

حقوق بین الملل و منابع مشترک نفت و گاز مرزی بین کشورها

جواد کاشانی^۱

چکیده

در مواقعی که مخازن نفت یا گاز در تقاطع مرزهای دو یا چند کشور یافت می‌شوند، مساله حاکمیت یا مالکیت بر آن و بهره‌برداری از مخزن گفته شده به لحاظ طبیعت فرار و مهاجر مواد هیدروکربنی مباحث پیچیده حقوقی را پدید می‌آورد. خصیصه این مواد به گونه‌ای است که چنانچه هر یک از دو کشور ذیربط و ذینفع در مخزن، از داخل مرز خود اقدام به حفاری نماید، می‌تواند بخشی از نفت یا گاز موجود در مخزن مشترک را استخراج کند.

در این مقاله دو دیدگاه متفاوت برای مدیریت حقوقی این پدیده طبیعی، بررسی شده است. طرفداران دیدگاه کلاسیک و وفادار به حاکمیت مطلق معتقدند، اگر اراده دولتی به موجب معاهده عام یا خاص یا عرف مسلم بین‌المللی در مورد بهره‌برداری از چنین منابعی تحدید نشده باشد، دولت‌ها مجازند از این منابع در قلمرو خود استخراج کنند ولو اینکه بخشی از این ذخایر از قلمرو کشور همسایه استحصال شود. در واقع، این دیدگاه، حیزت از منابع طبیعی را در عرصه بین‌المللی مجاز می‌داند. بی‌تردید براساس این دیدگاه، شاهد رواج نوعی رقابت فرسایشی در بهره‌برداری از منابع نفت و گاز خواهیم بود که می‌تواند موجب تهدید و حتی نقض صلح و امنیت بین‌المللی شود و به محیط‌زیست، آسیب رساند.

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی و وکیل دادگستری، Kashani@atu.ac.ir

دیدگاه دیگر در این زمینه معتقد است این قبیل منابع را می‌توان به‌مثابه مال مشاع بین دولتهای ذیربط دانست که بهره‌برداری از آن، لزوماً باید براساس همکاری دولتهای موصوف صورت پذیرد. به‌نظر گروه اخیر امروزه موافقت‌نامه‌های توسعه مشترک منابع نفت و گاز، جامع‌ترین و کارآمدترین روش مواجهه با مساله گفته شده و مدیریت مسایل چندوجهی آن می‌باشد.

امروزه علیرغم ضرورت رعایت اصل کلی همکاری در بهره‌برداری از منابع مشترک نفت و گاز، هنوز نمی‌توان با قاطعیت، دولتها را در دستیابی به موافقت‌نامه‌های توسعه مخازن مشترک در عرصه بین‌المللی ملزم دانست. ضمن اینکه بین مفاد موافقت‌نامه‌های موصوف و مورد عمل دولتها، یکسانی کافی وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: حقوق بین‌الملل، مخازن مشترک نفت و گاز، قاعده حیازت، همکاری بین‌المللی، قرارداد توسعه مشترک.

مقدمه

یکی از جلوه‌های حاکمیت، صلاحیت انحصاری دولتها در بهره‌برداری از منابع طبیعی واقع در قلمرو آنها اعم از خشکی، دریایی و فضای بالای کشور و به‌تبع آن بازداشتن دولتهای دیگر از استفاده از آن منابع بدون رضایت دولت اخیر است. از جمله مهمترین منابع تحت حاکمیت دولتها، ذخایر نفت و گاز می‌باشد.

نفت به‌عنوان یکی از مهمترین حاملهای انرژی از تاریخ کشف آن تا به‌امروز، از یک کالای معمولی اقتصادی به یک کالای مهم و با ارزش تبدیل شده است و به‌دلیل اثرات بی‌بدیل آن در صنعت و تامین انرژی، جنبه سیاسی به‌خود گرفته و دیر زمانی است که از دید سیاستمداران به‌عنوان یک کالای استراتژیک و امنیتی، مطرح شده است.

امروزه یافتن میادین جدید نفت، پرهزینه و توأم با صرف وقت زیاد است. این واقعیت باعث شده است تا برخی اختلافات در میدانهای نفتی مشترک پیش آید.

در مواقعی که مخزن نفت یا گاز در تقاطع مرزهای دو یا چند کشور یافت می‌شود، مساله حاکمیت یا مالکیت بر آن و بهره‌برداری از آن مخزن مباحث پیچیده حقوقی را پدید می‌آورد. این حقوق به‌گونه‌ای است که چنانچه هر یک از دو کشور ذیربط و ذینفع، از داخل مرز خود اقدام به حفاری نماید، می‌تواند بخشی از نفت یا گاز موجود در مخزن مشترک را استخراج کند. برای مدیریت حقوقی این پدیده طبیعی، در حقوق بین‌الملل وحدت نظر وجود ندارد.

دیدگاه کلاسیک و وفادار به حاکمیت مطلق معتقد است که اگر اراده دولتی به موجب معاهده عام یا خاص یا عرف مسلم بین‌المللی در مورد بهره‌برداری از چنین منابعی تحدید نشده باشد، دولتها مجازند از این منابع در قلمرو خود استخراج کنند ولو اینکه بخشی از این محصولات از قلمرو کشور همسایه استحصال شود. در واقع این دیدگاه، حیازت از منابع طبیعی را در عرصه بین‌المللی مجاز می‌داند. بی‌تردید بر اساس این دیدگاه، شاهد رواج نوعی رقابت فرسایشی در بهره‌برداری از منابع نفت و گاز خواهیم بود که می‌تواند موجب تهدید و حتی نقض صلح و امنیت بین‌المللی شود و به محیط‌زیست آسیب رساند.

دیدگاه دیگر در این زمینه معتقد است این قبیل منابع را می‌توان به‌مثابه مال مشاع بین دولتهای ذیربط دانست که بهره‌برداری از آن، لزوماً باید براساس همکاری دولتهای موصوف صورت پذیرد. با توجه به موافقت‌نامه‌های دوجانبه بهره‌برداری از منابع مشترک بین دولتهای ذینفع، تصویب برخی اسناد بین‌المللی و تعدادی از آرای مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی، این اعتقاد وجود دارد که طی سالهای اخیر دیدگاه دوم مورد استقبال دولتها قرار گرفته است. به‌نحوی که می‌توان گفت حیازت در عرصه بین‌المللی پذیرفته نیست و دولتها باید در بهره‌برداری معقول و منصفانه از منابع نفت و گاز واقع در مرزهای مشترک، حقوق دولتهای همسایه و ذینفع را رعایت نمایند. به‌همین جهت به‌نظر گروه اخیر، امروزه موافقت‌نامه‌های توسعه مشترک منابع نفت و گاز (در مناطقی که هنوز اختلافات مرزی در آنها حل و فصل نشده) و یا موافقت‌نامه‌های یک کاسه‌سازی مخازن نفتی واقع در مرزهای مشترک کشورهای ذینفع، به‌عنوان بهترین، جامع‌ترین و کارآمدترین روشهای مواجهه با مساله مذکور و مدیریت مسایل چند وجهی آن و مناسبترین گزینه ممکن می‌باشد.

علیرغم آنچه گفته شد و ضرورت رعایت اصل کلی همکاری در بهره‌برداری از منابع مشترک نفت و گاز، هنوز نمی‌توان با قاطعیت دولتها را در دستیابی به موافقت‌نامه‌های توسعه اشتراکی یا آحادسازی (یک کاسه‌سازی) مخازن مشترک در عرصه بین‌المللی ملزم دانست. ضمن اینکه بین مفاد موافقت‌نامه‌های موصوف و مورد عمل دولتها، همسویی کافی وجود ندارد.

گفتار اول - کلیات

در خصوص رژیم حقوقی حاکم بر منابع مشترک نفت و گاز، همچون هر مطالعه مشابه دیگر باید به سراغ منابع حقوق بین‌الملل رفت تا معلوم شود چه قواعد حقوقی در

خصوص موضوع تحت بررسی وجود دارد و میزان الزام و اجبار حاصل از آن چقدر می‌باشد.

معروف است که در نظام حقوق بین‌الملل بر خلاف نظامهای حقوقی ملی، هیچ اقتدار عالی که بتواند قواعد الزام‌آور جهانی وضع کند یا قوه مجریه‌ای که صاحب قدرت کامله‌ای برای اجرای قواعد بین‌المللی باشد و یا نهاد قضایی عالی که رجوع به آن به‌هنگام بروز اختلاف الزامی باشد، وجود ندارد. در این نظام حقوقی غیر متمرکز، تابعان حقوق بین‌الملل، خود واضعان قواعد و ایجاد کنندگان حق و تکلیف هستند و هنوز هم اصل احترام به حاکمیت دولت‌ها علیرغم همه تحولاتی که از عهدنامه وستفالی به‌این سو در آن رخ داده، جوهر و موتور محرک حقوق بین‌الملل می‌باشد. در نتیجه به‌سختی می‌توان کشوری را که در ساخت قواعد حقوق بین‌الملل آگاهانه و علیرغم داشتن اراده آزاد مشارکت ننموده، ملتزم نمود.

انحراف از چارچوبی که به‌تصویر کشیده شد، بطور استثنایی و در ادواری از تاریخ حقوق بین‌الملل و در برخی موضوعات خاص دیده شده است ولی قاعده حرکت در این نظام حقوقی، به‌کیفیتی است که گفتیم و تغییر مسیر در آن بطئی است. از این روی، شناسایی قواعد لازم‌الاجرا در این نظام حقوقی، ذاتاً مهمترین چالشها را سبب می‌شود. در مورد شناسایی منابع حقوق بین‌الملل هیچ نظریه واحدی وجود ندارد اما اکثر علمای حقوق بین‌الملل ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری^۱ را به‌عنوان منابع شکلی حقوق بین‌الملل شناسایی و معرفی کرده‌اند.

در اینجا اگر فرض کنیم مثلاً اختلافی بین دو کشور در مورد مخزن نفتی مشترک در مرزهای آن دو اعم از اینکه در آنها حدود مشخص شده یا نشده باشد، رخ داده است و باز به‌فرض اینکه اختلاف به‌دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع شده باشد و آن نهاد قضایی بین‌المللی، صلاحیت لازم را برای رسیدگی به‌چنین اختلافی داشته باشد، در این صورت این سؤال مطرح خواهد شد که دیوان رسیدگی قضایی به‌این اختلاف به‌چه معیارهایی برای صدور رای استناد خواهد کرد و از چه ضوابطی حکم خود را استخراج می‌کند. بی‌تردید دیوان با همه قابلیت‌هایی که خود و قضاتش دارند، در یک‌سلسله محدودیت‌های نهادی قرار دارد و ناگزیر باید به‌ماده گفته‌شده عمل نماید.

1. Statute of International Court of Justice, art. 38 (June 26, 1945), available at http://www.un.org.yu/download/22/222-statute_intl_eng.pdf.

ما نیز در اینجا از همین روش برای جستجوی موضع حقوق بین‌الملل در مورد رژیم حقوقی حاکم بر منابع مشترک نفت و گاز استفاده می‌کنیم.

گفتار دوم: معاهدات بین‌المللی

بند نخست: معاهدات خاص یا رویه دوجانبه دولتها

بررسی رویه دو جانبه دولتها در طول چهار دهه گذشته در مواجهه با منابع طبیعی مشترک ثابت کرده است که همکاری در اکتشاف و بهره‌برداری از آن منابع، مناسب‌ترین و موثرترین گزینه خواهد بود. معمولاً دولتها در هنگام انعقاد معاهدات تحدید حدود مرزهای خود، به‌مساله امکان وجود ساختارهای زمین‌شناسی مشترک که در آنها منابع مشترک نفت و گاز وجود داشته باشد به‌نحوه‌ای که امکان بهره‌برداری از آن از دو سوی خط مرزی بطور جزئی یا کلی میسر باشد، توجه می‌کنند و خود را ملتزم می‌نمایند تا در صورت مواجهه با چنین وضعی، با انعقاد موافقتنامه‌های دوجانبه، موثرترین روشهای بهره‌برداری از آن منابع را جستجو کنند.^۱

در حال حاضر قراردادهای بهره‌برداری مشترک زیادی را می‌توان در مناطق بسیار متفاوتی از جهان یافت که همگی تحت شرایط معینی می‌توانند مایه‌های اولیه بروز یک قاعده عرفی بین‌المللی را نوید دهند. چهار مدل اصلی از موافقتنامه‌های دوجانبه همکاری که بطور اجمالی، ترتیبات همکاری بین اطراف آن بررسی خواهند شد، از ساده‌ترین به پیچیده‌ترین به شرح زیر می‌باشند.

۱. ایران با کشورهای قطر، بحرین، عمان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی موافقتنامه‌های دوجانبه تحدید حدود مرز دریایی منعقد نموده است و شرط یافت شدن مخزن نفتی در مرز دو کشور را به شرح زیر در آنها پیش بینی کرده است. هرگاه ساختمان زمین‌شناختی نفتی واحد یا میدان نفتی واحد یا هر ساختمان زمین‌شناسی واحد یا میدان واحدی از مواد معدنی دیگر با آن طرف خط مرزی مشخص در ماده ۱ این موافقتنامه امتداد یابد و آن قسمت از این ساختمان یا میدان را که در یک طرف خط مرزی واقع شده باشد بتوان کلاً یا جزاً بوسیله حفاری انحرافی از طرف دیگر خط مرزی مورد بهره‌برداری قرارداد در این صورت: الف. در هیچیک از دو طرف خط مرزی مشخص شده در ماده ۱ هیچ چاهی که بخش بهره‌ده آن کمتر از ۱۲۵ متر از خط مرزی مزبور فاصله داشته باشد حفر نخواهد شد مگر آنکه طرفین نسبت به آن توافق نمایند.

ب. طرفین کوشش خواهند کرد که نسبت به نحوه هم‌آهنگ‌ساختن عملیات (یا) وحدت آن در دو طرف خط مرزی توافق کنند.

مجموعه موافقتنامه‌های تشریفاتی ایران و سایر کشورها، اداره کل قوانین و مقررات ریاست جمهوری، جلد اول، صفحات ۲۷۰-۱۹۶-۲۴۱-۱۶۷ و مجموعه معاهدات دوجانبه معتبر دولت ایران تا سال ۱۳۴۹، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۴۹ صص ۵۳-۵۲

علیرغم تنوعی که در موافقتنامه‌ها دیده می‌شود، چند نکته در آنها قابل توجه است، از جمله اینکه دولت‌ها از اقدام یکجانبه و بدون هماهنگی با همسایگان خود که در مخزن شریکند، خودداری می‌کنند. همچنین با توجه به مختصات زمین‌شناسی و مهندسی مخزن و توانایی‌های فنی و اقتصادی خود تلاش می‌کنند تا حاصل مذاکره و همکاری‌هایشان را در بهترین روش‌های ممکن در بهره‌برداری از مخازن مشترک در قالب موافقتنامه‌های زیر بگنجانند، به نحوی که حتی الامکان، حقوق دولت‌های ذینفع در مخزن رعایت شود.

الف. موافقتنامه‌های متضمن واگذاری بهره‌برداری به یک کشور

این نمونه، ساده‌ترین گزینه موجود است و به جهت اینکه مستلزم حداقل کار در راه همکاری دوجانبه رسمی و هماهنگی حقوقی و نهادی می‌باشد، برای دولت‌ها جالب است، بر اساس این نمونه، یک دولت، بهره‌برداری از مخازن واقع در یک منطقه اختلافی را از سوی دو دولت اداره می‌کند و دولت دیگر در درآمد حاصله پس از کسر هزینه‌ها، شریک و سهام می‌شود. برخی از اولین موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک از این مدل پیروی کرده‌اند، این روش به مرور و ظاهراً بخاطر لطمه غیرقابل قبول به حاکمیت دولتی که حقوق حاکمه او توسط دولت دیگر اداره می‌شود، غیر قابل استفاده ماند. بسیاری از دولت‌ها بویژه هنگامی که در یک منطقه، ادعاهای اختلاف مرزی مطرح باشد، از اینکه خودشان را در چنین وضعیتی قرار دهند، رویگردان می‌باشند. این دولت‌ها از ظهور وضعیتی که بطور ضمنی صلاحیت دایمی را برای دولت دیگر توجیه و فراهم می‌کند، حتی اگر صریحاً موقتی بودن وضعیت، شرط شود، وحشت دارند.^۱

این نگرانی البته چندان موجه نیست ولی عملاً باعث مسدود شدن یکی از راه‌های همکاری دوجانبه برای بهره‌برداری از منبع مشترک می‌شود. بنظر می‌رسد رای ۱۹۵۳ دیوان بین‌المللی دادگستری در اختلاف بین فرانسه و انگلستان در مورد حاکمیت بر برخی جزایر غیر مسکونی کوچک و صخره‌ها در محدوده دریایی دو کشور، نمونه روشنی از بی‌وجه بودن چنین نگرانی‌هایی باشد.^۲

1. David M. Ong, "Joint development of common offshore oil and gas deposits "Merc" state practice or customary international law"? 1999 AJIL vol.93 p. 778.

۲. در اختلاف بین فرانسه و انگلستان، فرانسه بعنوان یکی از دلایل خود دایر بر عدم حاکمیت انگلستان بر جزایر اختلافی به موافقتنامه ماهیگیری بین طرفین استناد جست که در ماده ۳ آن به برخی مناطق بعنوان مناطق انحصاری ماهیگیری در اختیار هر یک از دو دولت تصریح شده و جزایر مورد اختلاف نیز علیرغم اینکه در تصرف

البته در موافقتنامه‌های اخیر شاهد استقبال از این نوع توافقات هستیم، علت این امر نیز تا حدی روشن است زیرا روابط مبتنی بر حسن همجواری، ملاحظات اقتصادی و کارآمدی این روش و نیز بلوغ جامعه بین‌المللی در درک و فهم ضرورت‌ها و رفع نگرانی‌های مذکور در سایه رویه قضایی بین‌المللی، همگی باعث گردید انگلستان و نروژ در سال ۲۰۰۵ به این قبیل توافقات گرایش نشان دهند.^۱ نمونه‌های این مدل شامل موافقتنامه‌های زیر می‌باشد:

- موافقتنامه عربستان- بحرین^۲ (۱۹۵۸).

- موافقتنامه قطر- ابوظبی^۳ (۱۹۶۹).

- موافقتنامه استرالیا و اندونزی (۱۹۸۹).

معاهده استرالیا و اندونزی یک منطقه همکاری را پیش‌بینی می‌کند که مرکب از سه ناحیه مجزاست. ناحیه A تحت کنترل مشترک، ناحیه B تحت صلاحیت استرالیا و ناحیه C تحت صلاحیت اندونزی. ناحیه A که تحت کنترل مشترک بوده است توسط شورای وزارتی و یک مقام مشترک مرکب از نمایندگان مساوی از هر دولت و سهم برابر از منابع اداره می‌شود. در نواحی B و C هر دولت حقوق حاکمیتی انحصاری خود را با اعلام و ارسال ۱۰ درصد از عواید حاصل از ناحیه برای طرف دیگر حفظ می‌کند.^۴ علت

انگلستان بود به‌عنوان مناطق مشترک اعلام گردیده بود. دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۵۳ خود استدلال فرانسه را براین اساس که موافقتنامه ماهیگیری مورد استناد فقط برای مسایل ماهیگیری بوده و نه در خصوص حاکمیت سرزمینی، و مساله حاکمیت بر قلمرو سرزمینی در ناحیه مشترک اصلا در موافقتنامه مطرح نشده بود، رد کرد.

Kurt Herndl, Minquiers and Ecrehos cas, in: Bernhardt (ed), Encyclopedia of Public International Law, [Instalment 2 (1989) pp.192-4.]

۱. در موافقتنامه سال ۲۰۰۵ بین انگلستان و نروژ که با تکیه بر ۳۵ سال تجربه همکاری دو کشور در بهره برداری از مخازن نفت و گاز مشترک منعقد شد، تاکید گردیده است که برخی میدان‌های کوچک که بخش عمده آن در یک کشور می باشد تحت صلاحیت آن کشور و بصورت انفرادی مورد بهره برداری قرار گیرد و درصدی از عایدات پس از کسر هزینه‌ها به دولت شریک داده شود.

- P.D Cameron "The rules of engagement: developing cross-border petroleum deposits in the North Sea and Caribbean." ICLQ Vol 55. July 2006 pp. 576.

2. United Nations, National Legislation and Treaties Relation to the Law of the Sea 409. UN Doc. ST/LEG/SER.B/16, UN Sales No.E/F.74.V2(1974)

3. United Nations, National legislation and treaties relation to the law of the sea 403. UN Doc. ST/LEG/SER.B/16, UN Sales No.E/F.74.V2(1974)

۴. بند ۱(و ۲) جزء (ب) ماده ۴ موافقتنامه استرالیا-اندونزی نقل از:

Treaty on the Zone of Cooperation in an Area Between the Indonesian Province of East Timor and Northern Australia, Dec. 11, 1989, 29 I.L.M. 469.

درج این موافقتنامه در این طبقه بندی آن است که دو دولت در دو ناحیه B و C هر یک به تنهایی و بر اساس مقررات قانونی خود حقوق دیگری را اعمال می‌کند و تنها درصدی از درآمد حاصله را به دولت دیگر می‌دهد.

ب. موافقتنامه‌های متضمن مشارکت دو کشور در بهره‌برداری از منبع مشترک

یک گزینه شایع برای بهره‌برداری اشتراکی از مناطق مورد اختلاف، متضمن یک موافقتنامه دایر بر ایجاد یک نظام مشارکت (Joint venture) اجباری بین دولتهای ذینفع و اتباع آنها یا سایر شرکتهای نفتی منصوب در مناطق بهره‌برداری مشترک می‌باشد. نمونه‌هایی از این موافقتنامه‌ها به شرح زیر است.

- موافقتنامه ژاپن - کره جنوبی (۱۹۷۴)،
- موافقتنامه فرانسه - اسپانیا (۱۹۷۴)^۱،
- موافقتنامه تونس - لیبی (۱۹۸۸)،
- یادداشت تفاهم مالزی - ویتنام^۲ (۱۹۹۲)،
- موافقتنامه کلمبیا - جامائیکا (۱۹۹۳)،
- بیانیه آرژانتین - انگلستان (۱۹۹۵)،
- موافقتنامه نیجریه - سائوتوم و پرنسیپ^۳ (۲۰۰۱).

ج. موافقتنامه‌های بهره‌برداری با ایجاد مقام مشترک

سومین نمونه بهره‌برداری مشترک، پیچیده‌ترین و نهادی‌ترین گزینه است. این نمونه مستلزم بالاترین سطح همکاری‌ها نسبت به دو مدل دیگر است و نتیجتاً حاکمیت ملی را کاهش نمی‌دهد. این مدل متضمن توافقی بین دولتهای ذینفع برای ایجاد یک مقام یا کمیسیون مشترک بین‌المللی با شخصیت حقوقی، اختیارات قانونی و قدرت الزام جامع برای مدیریت بهره‌برداری از منطقه تعیین‌شده از طرف دولتهای مذکور می‌باشد. چنین نهادهای مشترکی، به‌عنوان نهادهای قوی با نظارت انحصاری و اختیار تصمیم‌سازی و کارکردهای وسیع، توصیف و تشریح شده‌اند.

1. Convention on the Delimitation of the Continental Shelves of the Two States in the Bay of Biscay, June, 29, 1974, Spain - France, reprinted in 5 New directions in the Law of the Sea 12(R. Churchill, M. Nordquist & S. H. Lay ed. 1977)-

2. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/rcregionslist.htm>

3. Sao Tome & Principe

- موافقتنامه عربستان سعودی/سودان (۱۹۷۴).
- موافقتنامه مالزی - تایلند (۱۹۷۹-۱۹۹۰).
- موافقتنامه گینه - سنگال^۱ (۱۹۹۳) و پروتکل (۱۹۹۵).

د. موافقتنامه‌های آحادسازی

موافقتنامه‌های آحادسازی، برخی دیگر از ترتیبات فعالیت‌های نفتی در مرزهای مشترک را سامان می‌دهند که در آنها مساله تعیین حدود مرزی، قبلا حل و فصل شده و عنوان شناخته شده و مستقلی را در مباحث توسعه میادین نفت و گاز مشترک به‌خود اختصاص داده‌اند. در زیر مهمترین این موافقتنامه‌ها را مرور می‌کنیم.^۲

۱. موافقتنامه‌های انگلستان - نروژ و انگلستان - هلند،
۲. موافقتنامه ونزوئلا - ترینیداد و توباگو^۳ (۲۰۰۳ و ۲۰۰۷)،
۳. موافقتنامه ترکیه - سوریه ۲۰۰۴،
۴. موافقتنامه فرانسه - کانادا (۲۰۰۵).

فرانسه و کانادا در ۱۷ می ۲۰۰۵ بعد از چهار سال مذاکره، موافقتنامه‌ای را در مورد تعیین حدود مرزها و اکتشاف و بهره‌برداری از میادین هیدروکربنی در ۲۱ ماده و ۶ پیوست راجع به سه ایالت شرقی کانادا و جزایر سانت پیرو و میکولن^۴ امضا کردند. این موافقتنامه در نوع خود بسیار جالب و جامع می‌باشد، چرا که در آن به همکاری در همه صورت‌هایی که ممکن است در مرز مشترک بین دو دولت متصور باشد، اشاره شده است. حداقل نتیجه حاصل از بررسی تعدادی از موافقتنامه‌های دوجانبه همکاری در اکتشاف و بهره‌برداری از منابع مشترک نفت و گاز، مبین این است که دولتهای ذینفع با

1. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/regionslist.htm>

۲. در مورد این نوع موافقتنامه‌ها می‌توان به موافقتنامه گینه استوایی و نیجریه اشاره کرد. از ویژگی‌های این موافقتنامه این است که همزمان با تحدید حدود مرزهای دو کشور منعقد گردید. علت این انحراف از ضابطه کلی که قبلا به آن اشاره کردیم این بود که در صورت توافق دو کشور به تحدید حدود ولی عدم تعیین تکلیف منابع مشترک در دوسوی مرز تعیین شده، ممکن بود یکی از دو دولت بطور یکجانبه و از داخل مرزهای خود نسبت به بهره‌برداری اقدام کند. از این روی، نیجریه که به‌زعم خود برای تحدید حدود مرزها از خود گذشتگی زیاد نشان داده بود، شرط کرد که امضای موافقتنامه تحدید حدود باید همزمان با امضای موافقتنامه آحادسازی راجع به مخازن نفت و گاز مرزی انجام شود.

Kendall Freeman "Oil and gas deposits at international boundaries: New way for government and oil and gas companies. March 2006 www.kendallfreeman.com p.24.

3. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/regionslist.htm>

4. Canadian Atlantic Provinces and Saint-Pierre & Miquelon

انعقاد قراردادهای گفته شده، نشان دادند که برای قاعده حیات در عرصه بین‌المللی اعتباری قائل نیستند و بهترین گزینه را در مواجهه با چنین وضعیت‌هایی، تنظیم موافقتنامه‌های همکاری برای بهره‌برداری از منابع نفت و گاز می‌دانند.

اینکه چنین رویه نسبتاً گسترده و یک‌شکلی بتواند نمایانگر یک قاعده عرفی بین‌المللی مبنی بر لزوم انعقاد موافقتنامه‌های یک‌کاسه‌سازی بین‌المللی یا توسعه اشتراکی منابع نفت و گاز تلقی شود، محتاج بررسی بیشتری است. همانگونه که موسسه انگلیسی حقوق بین‌الملل و تطبیقی بررسی کرده است، هریک از مدل‌ها دارای شماری از احتمالات متغیر می‌باشند که به‌نظر نمی‌رسد تاکنون بخاطر سیستم‌های متفاوت اقتصادی، سیاسی، سنت‌های متضاد و درجاتی از حساسیت ملی، قابلیت پذیرش مسلط جهانی را به‌دست آورده باشند.^۱ ولی همین‌قدر می‌توان گفت که در این رویه دولت قادر است به یک قاعده عرفی بین‌المللی در مورد ممنوعیت حیات بین‌المللی نایل شود (قاعده عرفی بین‌المللی منع‌کننده) چه اینکه دستیابی به قواعد عرفی سلبی، استانداردهای خفیف‌تری از قاعده عرفی ایجابی طلب می‌کند و سهل‌تر شکل می‌گیرد.

در هر حال بررسی رویه دوجانبه دولتها به‌عنوان نتیجه‌گیری اولیه دلالت بر این دارد که قاعده حقوق بین‌الملل عرفی، مستلزم همکاری ویژه با هدف و نگاه به بهره‌برداری مشترک از یک مخزن هیدروکربنی، هنوز متبلور نشده است. در حالی که مثالهای بالا از چهار مدل موافقتنامه‌های توسعه مشترک و آحادسازی مخازن نشان می‌دهد که دولت‌های ذینفع، دارای گزینه‌های متفاوتی می‌باشند، ولی کشورها پذیرش بهره‌برداری مشترک را راه‌حل انحصاری که توسط حقوق بین‌الملل، الزامی می‌باشد، تلقی نمی‌کنند. در نتیجه عنصر اصلی و اساسی اعتقاد حقوقی، غیرقابل دستیابی باقی می‌ماند، هرچند فقدان آن، لزوماً بر بی‌اعتباری حقوقی این مساله دلالت نمی‌کند. در واقع، وجود یک اصل کلی همکاری دایر بر الزام به بهره‌برداری مشترک به‌عنوان جایگزینی کارآمد، به‌لحاظ ضعف حقوقی محل تردید نیست، اگر چه نتوان محتوای هنجاری آن را تعیین و مشخص نمود.^۲

منبع دیگر حقوق بین‌الملل که ممکن است حاوی قواعدی در مورد مساله تحت بررسی باشد، معاهدات عام است که در زیر به آن می‌پردازیم.

1. Fox Hazel "Joint development of offshore oil and gas" A model agreement for states for joint development with explanatory commentary. Published By: British Institute of International and Comparative Law, p.34-5.

2. David M. Ong, op, cit, p.792.

بند دوم: معاهدات عام

در مورد قواعد ناظر بر بهره‌برداری از منابع مشترک نفت و گاز، هیچ معاهده عام یا قانون‌سازی در سطح بین‌المللی وجود ندارد. مرتبط‌ترین معاهده عامی که به‌برخی وجوه مربوط به بهره‌برداری از منابع طبیعی دریایی از جمله معادن بستر و زیر بستر دریا اشاره کرده است، کنوانسیون حقوق دریاها مصوب سال ۱۹۸۲ می‌باشد. کنوانسیون رویکردی مترقیانه نسبت به مساله دایمی توسعه صلاحیت دولتهای ساحلی با تحمیل اصل همکاری بر دولتهایی که منافع آنها ممکن است با هم در تعارض باشد، ارایه می‌کند.

این اصل کلی همکاری در سطح منطقه‌ای در ماده ۱۲۳ وضع شده و مقرر می‌دارد: دولتهای دارای دریای بسته یا نیمه بسته باید با یکدیگر در اعمال حقوق خود و در اجرای تکالیف خود همکاری نمایند

این شرط، به تعداد زیادی از توافقنامه‌های بهره‌برداری مشترک در مناطقی که دریای نیمه‌بسته محسوب می‌شوند، مربوط است. برای نمونه می‌توان از موافقتنامه‌های تایلند- مالزی، ویتنام- مالزی و اندونزی - استرالیا در مورد دریای جنوبی چین و دریای تی‌مور، موافقتنامه‌های آحادسازی فرامرزی هلند - انگلستان و نروژ - انگلستان مربوط به دریای شمال نام برد. نمونه‌های مشابه دیگری را می‌توان در خلیج فارس پیدا کرد.

همچنان که ماده ۸۳ کنوانسیون در مورد فلات قاره، دولتها را به همکاری برای دستیابی به توافقنامه در خصوص تحدید حدود مرزهای خود ملزم می‌کند، در عین حال دولتهای ذیربط متعهد شده‌اند تلاش کنند تا مقررات عملی توافقنامه‌ها به‌عنوان یک اقدام احتیاطی در مورد کشف مخازن هیدروکربنی و معدنی مشترک قبل از انعقاد موافقتنامه، لازم‌الاجرا شود. این ترتیبات موقتی عملی باید با روح تفاهم و همکاری تنظیم و اجرا شوند و دولتها همکاری که لازم باشد، انجام دهند تا به‌هدف مورد نظر که عبارت از دستیابی به موافقتنامه نهایی حاکم بر منطقه مورد اختلاف می‌باشد، لطمه وارد نشود یا آنرا به‌مخاطره نیاندازد^۱. در هر حال می‌توان گفت زبان (لحن) استفاده شده در اینجا، عمدتاً شبیه به موافقتنامه‌های تحدید حدود مرز دریایی است که در آنها مخازن فرامرزی یافت می‌شود. در هر صورت در حالی که ترتیبات موقتی، اساساً بر موقعیتهای متضمن ادعاهای اختلافی در فلات‌های قاره تمرکز می‌کند، قید مخزن فرامرزی وقتی نقش خود را ایفا می‌کند که یک مخزن نفتی در محل تقاطع مرزهای محدود شده، یافت شود. شروط اخیر در اکثر موافقتنامه‌های مرزی فلات قاره، درج شده‌اند و ناگزیر طرف مقابل را به مذاکره

1. David M. Ong, op, cit, p.782

برای موافقتنامه دیگر در خصوص موثرترین راه برای استخراج از مخزن دعوت می‌کنند. اگرچه این قیود، سنگ بنایی را برای بسیاری از موافقتنامه‌های آحادسازی مخازن فرامرزی معدنی در جهان فراهم کرده است، با این حال طبیعت دقیق ترتیبات موقتی که در بند ۳ ماده ۸۳ تصویر شده، نامشخص است. فقط هنگامیکه مخازنی زیر خطوط مرزی تعیین شده قرار می‌گیرد یا در مناطقی از ادعاهای تداخل واقع می‌شود، تعهدی کلی به همکاری مطرح می‌شود که البته محتوای اصلی این شرط همکاری هم به‌نوبه خود نامعین است^۱.

تکلیف به مذاکره با حسن نیت به‌طور وسیعی به‌عنوان یک اصل کلی کاملاً مبنایی در حقوق بین‌الملل تصدیق شده است و منطقاً هر دولتی را از لطمه زدن غیرضروری و ناموجه به جریان مذاکره برحذر می‌دارد. مثلاً در دعاوی فلات قاره دریای شمال این ضابطه حسن‌نیت در چارچوب مذاکرات راجع به توافقنامه‌های مرزی فلات قاره با اعمال آنچه معروف به اصول منصفانه است و فرض می‌شود که در چنین توافقنامه‌هایی انعکاس یابد، تأمین شده است.

یکی دیگر از نکات قابل استفاده در کنوانسیون حقوق دریاها، ماده ۱۴۲ است. در این ماده قیدی در مورد وجود مخازن در محدوده صلاحیت ملی و منطقه اعماق بستر دریا آمده است که می‌تواند برای طرفهای ذینفع در موارد مشابه (مواردی که منبع بین دو کشور مشترک است) راهنمای عمل صریح تلقی شود. البته باید دانست که ماده ۱۴۲ به‌صورتی مبهم، مختص حقوق و منافع مشروع دولتهای ساحلی است، بخصوص در آنچه به‌بهره‌برداری از معادن آن سوی منطقه و مهار آلودگی مربوط است. فعالیت‌های داخل منطقه درخصوص چنین مخازنی با در نظر گرفتن حقوق و منافع مشروع کشورهای ساحلی ذیربط انجام خواهد گرفت. بعلاوه یک سیستم پیش‌آگاهی و مشورت باید رعایت شود تا از آسیب رسیدن به این حقوق و منابع جلوگیری گردد. نهایتاً وقتی که فعالیتهایی در منطقه بتواند به استخراج منابع موجود در محدوده ملی منجر شود، رضایت قبلی دولت ساحلی ذیربط باید اخذ شود. این شرط منطقاً می‌تواند نسبت به دولتهای ساحلی همسایه در وضعیت مشابه در مناطق دارای ادعاهای اختلافی فلات قاره نیز دنبال شده و تحقق یابد.

در واقع این اصول و آیین‌ها می‌توانند مبنایی را برای رژیم بهره‌برداری مشترک

1. Rainer Lagoni, "Interim measures pending maritime delimitation agreements" 78 AJIL, 1984 p358

بین دولتهای ذینفع و مقام بین‌المللی بستر دریا همانند آنچه بین دو دولت یا بیشتر حادث می‌شود، به‌دست دهند.

گفتار سوم: عرف بین‌المللی

عرف بین‌المللی یکی دیگر از صورت‌های بروز قواعد حقوقی است. وقتی که رفتاری به‌طور گسترده و یکنواخت در مواجهه با یک پدیده از سوی دولتها دیده می‌شود به‌نحوی که نسبت به‌چنان واکنشی احساس الزام و باور حقوقی پیدا شود، آن رفتار می‌تواند به‌عنوان یک قاعده عرفی بین‌المللی تلقی شود و متخلف از آن را می‌توان از نظر بین‌المللی مسئول دانست.

با وجود این واقعیت که عرف بین‌المللی، یکی از دو منبع اصلی و در مواردی تنها منبع حقوق بین‌الملل می‌باشد، به‌چند دلیل، مشکلات جدی ذاتی در راه تبیین قواعد حاکم بر این منبع وجود دارد. در هر حال بررسی اینکه آیا دولتها در عمل به‌بهره‌برداری اشتراکی از منابع مشترک نفت و گاز مجبور و ملزم می‌باشند یا خیر را باید با بازخوانی مراحل تحقق یک تعهد یا تکلیف حقوقی طبق حقوق بین‌الملل عرفی آغاز کرد. با این توضیح مقدماتی، به‌ارکان تشکیل عرف بین‌المللی با قصد یافتن قاعده‌ای قابل اعمال در مورد منابع مشترک نفت و گاز می‌پردازیم.

بند نخست: رکن مادی

اولین مورد از دو رکن عرف، یعنی رویه دولت (رکن مادی - تکرار عمل) به‌شرط آنکه نمونه‌های مورد بررسی یک احساس یکنواختی را القاء و توجیه نمایند، لازم نیست که در ابعاد و گستره جهانی باشد. در واقع حتی اگر رویه مورد استناد جهانشمول یا عمومی نباشد، می‌تواند به‌عرف محلی یا منطقه‌ای منتهی شود. در نتیجه حقوق بین‌الملل عرفی معمولاً رویه یکنواخت و مورد رضایت دولتها را به‌عنوان حقوق، شناخته است ولی درجه یکنواختی مورد نیاز ممکن است در انطباق با قاعده مورد نظر متفاوت باشد. برای ایجاد یک قاعده حقوق بین‌الملل عرفی، انطباق و یکنواختی سخت و مطلق خواسته نشده‌است بلکه رویه دولت بطور کلی باید با قاعده مورد نظر سازگار باشد و در عوض رویه ناسازگار نقض آن قاعده به‌حساب آمده نه اینکه لزوماً دال بر شناسایی قاعده جدید باشد.¹

1. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua, Merits, 1986 ICJ Rep.para.186.

نکته مهم دیگر اینکه در ساخت و پرداخت هر قاعده عرفی، رویه دولتها بویژه متاثر از موضوع قاعده است که عمدتاً به تشکیل هر قاعده عرفی کمک می‌کند. برای نمونه در رای مربوط به فضایی فلات‌قاره دریای شمال، عمدتاً رویه دولتهای ساحلی متاثر از فلات‌های قاره بود که تشکیل قواعد عرفی بین‌المللی را در مورد مساله تحدید حدود فلات قاره برجسته کرد.

لذا آنچه از نظر آماری مهم و تعیین کننده است، نسبت بین موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک و وجود چنین مخازنی بین کشورهای ذیربط است (نه مطلق کشورهای جهان که ممکن است چنین مخازنی در مرزهای آنها یافت نشود) و از قرار معلوم این سهم و نسبت، قابل ملاحظه است و در سال‌های اخیر هم شتاب بیشتری گرفته و به تعداد آنها افزوده شده است لذا می‌تواند این نتیجه‌گیری را تقویت کند که رویه یکنواخت در مواقعی که مخازن مشترک بخشی از صورت مساله باشد، وجود دارد.

با این همه، حتی این مبنای عددی برای فرض وجود یک تعهد عرفی مبنی بر الزام به بهره‌برداری مشترک در زمان اثبات وجود اعتقاد حقوقی، ممکن است کفایت نکند. مشکل البته مربوط به شناسایی آستانه‌ای برای یک قاعده عرفی بین‌المللی است که بتوان از رفتار دولتهای عامل، حالت یکنواختی لازم را استنباط نمود.

متأسفانه تاکنون دیوان بین‌المللی دادگستری بطور روشن استانداردهای علمی و کافی اثبات دلیل را برای احراز وجود عرف که بتواند با درجه‌ای بالا از قطعیت مورد عمل قرار گیرد، ارائه نکرده است. به نظر می‌رسد نظرات دیوان در قضایای لوتوس و دریای شمال، به تحقیق ما در مورد بهره‌برداری مشترک شباهت دارد. در اینجا هم این سؤال وجود دارد که آیا قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل عرفی (به نحو ایجابی) که مستلزم بهره‌برداری اشتراکی از مخازن نفت و گاز مشترک بر مبنای یکنواخت به همراه مجموعه مکمل رویه دولتی مشابه وجود دارد؟ در اینجا نیز همچون بررسیهای بالا، پاسخ منفی است، و ظاهراً در هر دو نمونه رویه دولتها به تنهایی برای احراز وجود یک قاعده حقوق بین‌الملل عرفی، ناکافی یا خیلی مبهم می‌باشد.

بند دوم: رکن معنوی

باور حقوقی شرطی است که امکان می‌دهد بین آنچه با یک قاعده حقوق عرفی تطابق دارد و آنچه که تنها بر یک عملکرد ساده و عاری از الزام قضایی دلالت دارد، تمایز قائل شویم.

حال، این سؤال مطرح می‌شود که در مورد منابع مشترک نفت و گاز، دولتهای ذینفع چگونه تعهد حقوقی را احساس می‌کنند؟ لاگنی در این مورد از دشواری‌هایی که برای اثبات باور حقوقی وجود دارد، سخن می‌گوید و در نتیجه بیشتر به استنتاج و نتیجه‌گیری احساس تعهد یا التزام حقوقی بسنده می‌کند. وی در گرایش دولتها به برقراری شروط اکتشاف مخزن مشترک، دلایلی را در نظر می‌گیرد که نمایانگر یک باور حقوقی است. دلایل ذکر شده سه موردند: اولین دلیل مبتنی بر نتیجه‌گیری‌های باربارس است که معتقد است قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد در زمینه منابع طبیعی، مناسب و سازگارند. لاگنی عقیده دارد که می‌توان این قطعنامه‌ها را نشانه‌ای از رشد اجماع ضرورت وجود تعهدی حقوقی در خصوص تسهیم منابع طبیعی مشترک تلقی کرد.^۱

دلیل دوم معلول اظهارات یکجانبه دولتها در مورد فلات قاره می‌باشد. اظهاراتی که تمایل دولتها را برای تعیین حد و مرز فلات قاره نشان می‌دهند. هر چند که این تمایلات صریحا به مساله منابع مشترک مربوط نیستند، اما یک نوع تمایل قبلی برای حل مشکل را بر پایه همکاری نشان می‌دهند. دلیل سوم از دغدغه خاطر دولتها برای حفظ منافع اقتصادی‌شان سرچشمه می‌گیرد که لاگنی آنرا با توسل به اصل تمامیت‌ارضی توجیه می‌کند. به عقیده وی همه دولتها تدابیری را اتخاذ می‌کنند تا شروط را در عهدنامه بنویسند مثلا به منظور حفاظت از تمامیت ارضی یا حق حاکمیت نسبت به معادن موجود و یا به منظور رعایت و انطباق با حقوق بین‌الملل در احترام به حاکمیت سرزمینی خارجی و حقوق حاکمه و شاید به این دلیل که ممکن است بتوان نوعی باور حقوقی دولتها را استنباط کرد.

از آنجا که برای بهره‌برداری مشترک، قواعد عرفی باید یکنواختی بیشتری داشته باشند که تعهد خاص دولتهای ذینفع دایر بر الزام همکاری در شکل بهره‌برداری مشترک، نمی‌تواند صرفا از دلیل ارایه شده حاصل شود. رویه دولتها در مورد بهره‌برداری اشتراکی از مخازن مشترک، علیرغم تواتر روبرزاید و یکنواختی ظاهری آن، به تنهایی هیچ رفتار قاعده‌سازی را اثبات نمی‌کند.

1. Rainer Lagoni, op.cit,(1979) p.233

2. Ibid, p.234

بند سوم: شکل گیری قاعده عرفی منطقه‌ای

علیرغم نتایج بالا این سؤال مطرح می‌شود که آیا یک قاعده منطقه‌ای قابل اعمال در مورد حقوق بین‌الملل عرفی که احتمالاً بهره‌برداری مشترک توسط دولت‌های ذینفع در خصوص برخی دریاها نیمه‌بسته را الزامی‌بداند، شکل گرفته‌است؟ همانطور که پیشتر گفتیم مناطقی که در آنها رویه دولت‌ها در مورد بهره‌برداری مشترک ترجیح دارد عبارتند از: دریای شمال، خلیج فارس، دریای چین شرقی، دریای چین جنوبی (ادغام‌کننده خلیج تایلند و تی‌مور) و دریای کارائیب و همچنین بخش‌های جنوبی و شرقی اقیانوس اطلس. به‌عنوان مثال در منطقه آسیا - اقیانوسیه نسبت این قبیل موافقتنامه‌ها به موافقتنامه‌های تحدید حدود قابل توجه است (عربستان ۲ مقابل ۴، استرالیا ۶ در مقابل ۷، هند ۸ در مقابل ۱۰، اندونزی ۱۲ در مقابل ۱۴، و تایلند ۷ در مقابل ۸). در قلب این استدلال میزانی از صراحت یا حداقل قبول تلویحی توسط دولت‌های درگیر، دایر بر ضرورت همکاری وجود دارد.

بنابراین درحالی‌که هنوز اعمال و اجرای یک تعهد مشخص بهره‌برداری مشترک را بطور عام نمی‌توان بر دولت‌ها تحمیل کرد، اما رویه دولت‌ها در دریای شمال، خلیج فارس یا مناطق آسیای جنوب‌شرقی را که طلایه‌دار موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک‌اند، می‌توان مثبت خواند.

به‌ویژه در مناطقی با بیشترین نمونه‌های رویه دولت، منطقی است که یک قاعده منطقه‌ای حقوق بین‌الملل عرفی تدوین شود تا بهره‌برداری اشتراکی را برای حل مشکل مخزن مشترک، الزامی‌نماید. البته اینکه تا چه اندازه دولت‌ها در این مناطق خود را قانونا برای اعمال این راه‌حل مجبور احساس می‌کنند، آزمون نهایی چنین قاعده‌ای می‌باشد.

گفتار چهارم: رویه مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی

موارد حقوقی بین‌المللی که در مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی مطرح و رسیدگی می‌شود، فرصتی است تا گروه‌هایی از برجسته‌ترین حقوق دانان بین‌المللی، با تجزیه و تحلیل قواعد حقوقی به عبارات بی‌جان و رویه‌های مبهم دولت‌ها که ساختمان قاعده حقوقی را تشکیل داده‌اند، شکل بخشند و به‌مواردی که عبارات به‌کار رفته یا رویه مورد استناد در آنها دوپهلوی یا به‌قدر کافی واضح نیستند، صراحت دهند. در واقع اگر چه این قبیل مراجع، مجری حقوق بین‌الملل هستند و وضع‌کننده قواعد حقوقی نمی‌باشند، ولی نقش آنها در زدودن ابهام از قواعد و شفاف‌سازی آنها بسیار مهم است.

بند نخست: رای داوری در قضیه یمن - اریتره

این قضیه مربوط به اختلافی بین یمن و اریتره در مورد حاکمیت بر مناطقی در دریای سرخ و ترتیبات بهره‌برداری نفتی و تعیین حدود مرز دریایی بین طرفین بود، اختلاف به هیات داوری سه نفره ارجاع شد. نقل رای دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای فلات قاره دریای شمال چنین عنوان شد «تحدید حدود مناطق فلات قاره می‌تواند به یک روی هم‌افتادگی مناطق متعلق به آنها منتهی شود». چنین وضعیتی را باید به‌عنوان یک واقعیت مفروض پذیرفت و آنرا با یک موافقتنامه یا با تقسیم مساوی مناطق مورد مناقشه و یا با موافقتنامه‌هایی برای بهره‌برداری مشترک حل کرد. راه حل اخیر به‌طور خاص هنگامی که مساله حفاظت از یکپارچگی مخزن وجود دارد، مناسب‌تر به‌نظر می‌رسد. دیوان داوری یادآوری کرد که این وضعیت بطور خاص به اختلاف یمن و اریتره مرتبط است و چون دو کشور هر یک در مقابل دیگری با منافع و روابط بالنسبه قوی ناشی از رسوم آزاد رفت و آمد ماهیگیران، تجارت گسترده، قواعد و مذهب مشترک مواجهند. در صورت اکتشاف، منبع نفت و گاز واحد در محدوده مرزی خود که از هر طرف خط مرزی قابل بهره‌برداری باشد، باید از رویکرد بهره‌برداری مشترک تبعیت کنند. این رای دیوان داوری اگرچه با موضوع اصلی ارجاع شده به‌داوری مستقیماً ارتباط نداشت ولی بجای توصیه به مذاکره یا همکاری برای رسیدن به نوعی توافق برای بهره‌برداری، مستقیماً به رویه معمول بهره‌برداری مشترک به‌عنوان یک رویکرد کاملاً جاافتاده یا در شرف پذیرش عمومی تصریح می‌کرد.¹

بند دوم - قضیه فلات قاره دریای شمال سال ۱۹۶۹ آلمان، هلند و دانمارک

تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای فلات قاره دریای شمال در سال ۱۹۶۹ به لحاظ اینکه اصول بنیادین تحدید حدود مرزهای دریایی را در حقوق بین‌الملل بازگو می‌کند، واجد اهمیت بسیار است. قضایای فلات قاره دریای شمال و بخصوص نظریه جداگانه قاضی جساپ، مبین پاسخ قضایی به مسایل تحدید حدود و تا اندازه‌ای مخازن نفتی واقع در تقاطع مرزها می‌باشد. رای دیوان در این قضیه به امکان دستیابی طرفین به توافقی در مورد یک رویه درست استفاده یا بهره‌برداری مشترک از نواحی مورد

1. Barbara Kwiatkowska, The Eritrea/Yemen arbitration: Landmark progress in the acquisition of territorial sovereignty and equitable maritime boundary delimitation, 32 Ocean development & international law, 2001, updated as of 25 January 2004, p. 28.

مناقشه یا هر بخش از آن اشاره می‌کند. در قضیه تحت بررسی، قبل از بروز اختلاف، بخشی از تحدیدحدود فلات قاره در عمل به‌موجب موافقتنامه‌هایی بین آلمان، هلند و دانمارک بر مبنای فاصله مساوی از نزدیک‌ترین نقاط به‌خطوط مبدا دریا‌ی سرزمینی دولتهای مذکور، انجام گرفته بود. اما این کشورها نتوانسته بودند نسبت به باقی‌مانده مرزها به‌لحاظ اختلاف در مورد روشهایی که باید اعمال می‌شد، به‌یک موافقتنامه دست یابند. علت این بود که هلند و دانمارک ادعا می‌کردند، نظر به‌فقدان موافقتنامه بین طرفین و نبود شرایط و اوضاع و احوال خاص، باید اصل فاصله مساوی در تحدیدحدود بقیه مناطق دریایی مورد استفاده قرار گیرد.^۱

آلمان به‌این ادعا پاسخ داد که روش فاصله مساوی به‌راه حل عادلانه و منصفانه منتهی نخواهد شد و لذا تحدیدمرزها باید تابع اصول منصفانه باشد. آلمان استدلال می‌کرد که این اصول منصفانه، سهمی عادلانه و منصفانه از فلات قاره را به‌نسبت طول خط ساحلی آن کشور و گستردگی به‌سمت نقطه مرکز دریای شمال ارایه خواهد نمود.^۲ دیوان بین‌المللی راه‌حل نهایی تحدیدحدود را به‌عهده طرفین گذاشت و خود را به‌ارایه معیارهایی که طرفین باید در مذاکرات مد نظر قرار دهند، از جمله ساختار مادی و زمین‌شناسی و منابع طبیعی درگیر در منطقه فلات قاره محدود کرد.^۳

دیوان همچنین اعلام کرد که طرفین باید اختلافات خود را با توافق یا با تقسیم مساوی مناطق مورد مناقشه یا با موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک حل و فصل کنند، البته راه حل اخیر بخصوص در مواقعی که مساله حفظ یکپارچگی مخزن وجود دارد، مناسب به‌نظر می‌رسد. دیوان بین‌المللی دادگستری در این قضیه، یکپارچگی مخزن را به‌عنوان اوضاع و احوالی خاص که تجاوز مرزی را توجیه کند، مورد بررسی قرار نداد. اما رای بر این داد که این یک مساله جداگانه است و باید در مراحل تحدیدحدود در نظر گرفته شود، آنهم نه بیشتر از یک عنصر عینی و واقعی. دیوان دو معاهده منعقد شده اخیر را از نطقه نظر وزنشان به‌عنوان رویه دولت، مهمتر در نظر گرفت، دولتهای ذینفع بطور خاصی در این دو معاهده، ضوابط یک مخزن فرامرزی و منابع طبیعی مشترک در

۱. رای دیوان در قضیه فلات قاره دریای شمال، صص ۱۷-۱۶

۲. همان، صص ۱۸-۱۷

۳. همان، ص ۱۷

۴. همان، صص ۲۲-۲۰

۵. همان، ص ۵۵

یک منطقه تحدیدحدود نشده را پیش‌بینی کرده بودند.^۱ با ملاحظه این مصوبات، دیوان در خصوص مساله مخزن واقع در دو طرف مرز در فلات قاره یادآوری کرد که با نگاهی به غیر از دریای شمال، رویه دولتها نشان می‌دهد که چگونه با این مساله برخورد شده‌است و همه آنچه لازم است به منظور اطمینان از موثرترین روش بهره‌برداری یا تسهیم محصولات استحصالی انجام شود توسط دولتهای ساحلی ذینفع مورد اشاره قرار گرفته است.

قاضی حساب در نظریه جداگانه خود، استدلال مربوط به مناطق فلات قاره را که در آن دولتهای ذینفع هر یک ادعاهای موجهی دارند، را مطرح کرد. وی یادآور شد که صرفنظر از دریای شمال و توافقنامه مصب رودخانه امس، موافقتنامه‌های دیگری در خلیج فارس، در مورد مناطق مرزی که هنوز تحدیدحدود نشده‌اند، برای استخراج بهره‌برداری مشترک تنظیم شده‌اند.

بدین ترتیب وی مدعی است که اصل بهره‌برداری مشترک، می‌تواند نسبت به لزوم تنظیم موافقتنامه‌های تحدید حدود در مورد مناطق واجد اختلافات مرزی، دارای مقبولیت اجرایی وسیعتری باشد. استدلال مطلوب دیوان و بخصوص قاضی حساب نسبت به بهره‌برداری مشترک را نمی‌توان چیزی غیر از پشتیبانی از چنین ترتیباتی تفسیر کرد، زیرا بیانات دیوان در بخش توجیهی رای، در خصوص مساله موردنظر، آشکارا جنبه حقوقی داشت و واقعا در حال پاسخ دادن بود. البته ممکن است بتوان با تمسک به الفاظی مثل کمک به شناسایی قواعد ایجاد شده توسط دولتها^۲ که در این خصوص یک مفهوم حقوقی بالنسبه جدید را به‌عنوان بهره‌برداری مشترک ارایه می‌کند و بالاخره با تکیه بر اصول حقوقی شناخته شده توسط دولتهای متمدن به تبیین مساله کمک نمود. مسایل گفته شده باعث ایجاد علاقه و گرایش برخی قضات بین‌المللی به تاکید بر همکاری در بهره‌برداری از منابع مشترک گردید که نمونه‌های آنرا می‌توان در توصیه کمیسیون سازش نروژ و ایسلند و رای دیوان داوری یمن و اریتره در خصوص منابع مشترک نفت و گاز در منطقه فلات قاره موضوع مورد مناقشه بین کشورهای مذکور ملاحظه کرد.

بند سوم: قضیه فلات قاره دریای اژه (سال ۱۹۷۶) ترکیه و یونان: بین ترکیه و

1. Supplementary Agreement to the Treaty concerning Arrangements for Co-operation in the Ems Estuary (Ems-Dollard Treaty; 1960); May 14; 1962, Neith-FRG, 509 UNTS 140 and The United Kingdom and Norway, Article 4; the agreement of 6 October 1965.

2. R.R Churchill & A.V. Lowe; "The Law of The Sea" 10 (2d 1988) at David M. Ong, op, cit, p. 785.

یونان در مورد فلات قاره دریای اژه اختلاف وجود دارد. ترکیه در سال ۱۹۷۴ مجوزهایی برای اکتشاف به شرکت‌های نفتی اعطا کرد و اکتشاف برای نفت در بخش ترکیه‌ای دریای اژه که خارج از آبهای سرزمینی یونان قرار داشت، آغاز شد. ولی چون یونان ادعای ترکیه را نسبت به قسمتی از بستر دریا تایید نکرد^۱، اختلاف بین دو دولت مطرح شد. پس از مذاکرات بی‌فروجه، ترکیه نسبت به اعزام هیاتهای علمی بیشتر به منطقه به همراه کشتی‌های جنگی برای مواجهه با هر گونه تهاجم به هیاتهای مذکور اقدام کرد. این اقدام ترکیه، یونان را ترغیب کرد تا مساله را در شورای امنیت مطرح کند و سپس در سال ۱۹۷۶ این مورد را به دیوان بین‌المللی دادگستری ببرد.

یونان برای توجیه درخواست خود از دیوان بین‌المللی دایر بر صدور قرار تامین موقت ادعا کرد که اعطای مجوزهای اکتشاف و استخراج نفت به کشتی MTA Sismik 1 توسط ترکیه به منزله تجاوز به حقوق حاکمه انحصاری آن کشور در اکتشاف و استخراج از فلات قاره‌اش بوده و نقض حقوق یک دولت ساحلی نسبت به انحصاری بودن آگاهی از وضعیت فلات قاره‌اش، لطمه غیرقابل جبران به حساب می‌آید. به علاوه فعالیت‌های مورد شکایت اگر ادامه یابد، اختلاف را عمیق خواهد کرد. ترکیه در اولین واکنش، رسیدگی دیوان به موضوع را به لحاظ صلاحیتی مردود دانست، مع الوصف، در ارتباط کتبی با دفتر دیوان ادعا کرد که این قبیل فعالیت‌ها به هیچ وجه تهدیدی برای حقوق موجود یونان در مناطق مورد اختلاف دو کشور محسوب نمی‌شود. اینکه ترکیه هیچ قصدی دایر به استفاده از نیروی نظامی نداشته و در صورت آسیب احتمالی حاضر به جبران خسارات آن بوده است.

این قضیه که می‌توانست برای اولین بار دیوان را به‌طور صریح و مستقیم وارد رسیدگی و اتخاذ تصمیم در مورد بهره‌برداری از منابع مشترک نفت و گاز نماید به لحاظ اینکه خطر آسیب غیرقابل جبران به حقوق یونان احراز نگردید و نتوانست صدور قرار تامین را توجیه نماید، به استناد ماده ۴۱ اساسنامه دیوان رد شد و در مرحله رسیدگی ماهیتی هم دیوان به لحاظ نداشتن صلاحیت به آن رسیدگی نکرد^۲. ولی در همین حد نیز

1. Aegean Sea Continental Shelf Case, (Greece v. Turk) ICJ.Rep 1976, ICJ.p. 3.

همچنین مراجعه شود به نگین کک دین و دیگران ترجمه حسن حبیبی، جلد دوم، ص ۶۵۸

2. Aegean Sea Continental Shelf Case(merit), (Greece v. Turk) ICJ..Rep, 1978.

- Thomas Walde & James Ross and etc, op, cit, pp. 387- 8.

- Kemak Baslar, Two facets of the Aegean sea dispute: "de lege lata"and "de lege ferenda" in collected papers, Turkey and international law, Ozan publ. Ankara 2000, pp. 9-11.

مجموعه استدلالهای دیوان در این مورد قابل استفاده است و به نوعی حکایت از این دارد که اگر عملیات اکتشافی منجر به نصب تاسیسات می‌شود، احتمالاً نسبت به موضوع، تصمیم دیگری اتخاذ می‌کرد و بطریق اولی اگر اقدامات ترکیه به مرحله بهره‌برداری می‌رسید، تصمیم دیوان حداقل در مرحله صدور دستور موقت، می‌توانست طور دیگری باشد. در این قضیه، نظریه جداگانه قاضی الیاس نیز که به بهره‌برداری رقابتی از مخازن نفت و گاز مشترک هشدار داد، قابل توجه می‌باشد.

گفتار پنجم: دکترین در خصوص رژیم حقوقی حاکم بر منابع مشترک نفت و گاز

به همان ترتیب که اصل موضوع جدید و کم سابقه است، با قلت معاهده و ندرت سابقه قضایی مرتبط نیز مواجه است. به همین دلیل تفاسیر و توجیحات ناهمگون و پراکنده از سوی حقوقدانان ارایه شده است. نتیجتاً شناسایی حوزه اجماع در نظرات ابراز شده در موضوع و شکل‌گیری دکترین آسان نخواهد بود. برای غلبه بر وضعیت گفته شده می‌توان حوزه‌های عدم اجماع را کنار گذاشت و زمینه‌های مورد توافق را مدنظر قرارداد، در این صورت می‌توان نظرات ابراز شده را با موارد زیر سنجد و میزان تقویت و تکذیب آنها را ارزیابی کرد. در این بررسی برخی از حقوقدانان از این معیارهای اجماع فراتر می‌روند و برخی نیز به هیچ‌گونه اجماع نظری نمی‌رسند.

ما با در نظر داشتن تنگناهای گفته شده و معیارهای بالا تا حد ممکن سعی می‌کنیم نظرات مطرح میان حقوقدانان را در باب موضوع بررسی کنیم.

بند نخست - طرفداران حیات بین‌المللی

برخی از حقوقدانان بین‌المللی معتقدند تا وقتی که قاعده‌ای عرفی در زمینه مورد بحث تبلور نیافته یا موافقتنامه عام یا خاصی برای چگونگی بهره‌برداری از منابع مشترک در دسترس نباشد، هیچ منعی برای دولت‌ها در حیات از منبع مشترک وجود ندارد. لذا موضوع را باید در دایره اعمال مباح و مجاز دولت دانست و در نتیجه هر دولت مجاز خواهد بود با توسل به اصل حاکمیت حتی بدون هماهنگی با دولت‌های دیگر از منبع برداشت کند ولو اینکه در اثر چنین عملیاتی احتمالاً نفت واقع در قلمرو سرزمینی دولت همسایه هم استخراج شود. این گروه با توسل به محورهای زیر به دنبال توجیه نظر خود می‌باشند:

1. Separate Opinion Of Judge Elias, pp.29-30.

الف. توجیه قاعده حیازت بین‌المللی با توسل به قضیه میادین مشترک ساسان- ابوالبوکوش (ایران - ابوظبی)

طرفداران قاعده حیازت بین‌المللی، علی‌الاصول در خصوص حاکمیت یا مالکیت بر محتویات منبع، اعتقادی به هیچ حقی برای هیچ کس یا دولتی پیش از استخراج محتوای مخزن قابل نیستند. طرفداران این دیدگاه کمتر توانسته‌اند نمونه‌ای عملی را در رویه دولتها نشان دهند که دلالت بر جواز چنین رفتاری در صحنه بین‌المللی داشته باشد. تنها نمونه‌ای که Bundy در مقاله خود ذکر کرده و دستمایه Voyiakis قرار گرفته است تا با استناد به‌رای دیوان دایمی بین‌المللی دادگستری در قضیه Lotus به توجیه اعمال قاعده حیازت در عرصه بین‌المللی بپردازد، متاسفانه یا خوشبختانه مربوط به قضیه‌ای درباره ایران و امارات متحده عربی (ابوظبی) راجع به میدان مشترک ساسان (نام ایرانی) و ابوالبوکوش (نام اماراتی) می‌باشد.

خلاصه مطلب این است که پیش از انقلاب اسلامی در ایران، از میدان مذکور توسط ایران تقریباً روزانه ۲۰۰ هزار بشکه و در طرف ابوظبی حدود ۵۰۰ هزار بشکه نفت برداشت می‌شد.

در اثنای پیروزی انقلاب و دوره اولیه استقرار آن، چند ماهی در بخش نفت ایران اختلال به وجود آمد و موجب قطع کامل تولید از طرف ایرانی مخزن گردید. در سال ۱۹۷۹ تولید نفت از سر گرفته شد اما در سال ۱۹۸۰ یکبار دیگر بخاطر درگیری‌های جنگ ایران و عراق که تجهیزات نفتی ایران هدف حملات هواپیماهای جنگی عراقی قرار گرفت، تولید نفت قطع شد. در آوریل سال ۱۹۸۸ هم ظاهراً به تلافی برخورد ناو ساموئل رابرتز با مین در خلیج فارس، نیروی دریایی آمریکا با انهدام سکوها و تاسیسات مستقر در میدان ساسان، کار را تمام کرد و همه تولید از میدان مذکور از طرف ایران، به کلی قطع شد. قطع برداشت نفت توسط ایران منجر به این شد که بخاطر خصیصه مواد نفتی مخزن ساسان، نفت زیادی به طرف ابوظبی منتقل شود که کماکان به تولید خود از میدان ادامه می‌داد. به این ترتیب، ایران، مقادیر عمده‌ای نفت را از دست داد. حال سؤال این است که در چنین اوضاعی آیا ابوظبی تعهد داشت که تولید خود را کاهش دهد یا خسارات عدم برداشت ایران را جبران کند؟ به دو علت اساسی پاسخ به روشنی منفی بود. اول اینکه برخلاف منابع آب شیرین که در مورد مفاهیم آن همچون حق دولتهای ساحلی نسبت به سهم منصفانه و متناسب از منبع و ممنوعیت از ایجاد خسارت قابل ملاحظه به حقوق سایر دولتهای ساحلی می‌توان گفت که گرایش عملی در حقوق

بین‌الملل عرفی پیدا شده است، استخراج بین‌المللی از منبع نفت و گاز هنوز به‌نحو گسترده بر مبنای قاعده حیزات استوار است. این بدان معنی است که در نبود یک موافقتنامه مغایر، یک دولت یا شرکت نفتی بین‌المللی در حداکثرسازی تولید از سمت خودش در خط‌مرزی با وجود تدابیر دولتهای همجوار که در منبع شریک‌اند، آزاد می‌باشد.

در مساله گفته شده ابوظبی حتی هنگامی که در اقدام جمعی اعضای اوپک در مورد کاهش سهمیه، تولید نفت خود را کاهش داد، عمداً تصمیمی اتخاذ کرد تا میدان نفتی ابوالبوکوش از هر گونه کاهش تولید مستثنی شود. این اقدام، آشکارا مشکل انتقال نفت به سمت ابوظبی را از نظر ایران سخت‌تر و بدتر کرد اما ایران طبق حقوق بین‌الملل هیچ مستمسکی برای اقامه دعوا علیه ابوظبی (امارات) در اختیار نداشت.¹

ب. ابتدای قاعده حیزات بر آموزه‌های قضیه لوتوس

Voyiakis با نقل قضیه بالا و کمک از مفهوم قاعده حیزات در کلام جان‌لاک و با تجزیه و تحلیل رای دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس دایر بر اینکه اعمال محدودیت بر استقلال اراده دولتها در حقوق بین‌الملل خلاف اصل است و تا صریحا وجود قاعده‌ای اثبات نشود، اصل بر آزادی عمل دولتهاست، به این نتیجه می‌رسد که ضرورت رعایت اصل برابری دولتها در مورد بهره‌برداری از منابع طبیعی مشترک، فقط محدود به احترام به اصل برابری دولتها در فرصت‌ها می‌باشد و در نتیجه در صورت فقدان قاعده بین‌المللی اعم از عرفی یا قراردادی مغایر، تنها گزینه موجود برای بهره‌برداری از منابع مشترک عمل به قاعده حیزات است.

ارایه‌کننده نظریه بالا، در پاسخ به این سؤال که نظریه لوتوس، همانگونه که از دولت آغازگر بهره‌برداری به استناد اصل آزادی دولت در انتخاب گزینه‌های خود در رفتار بین‌المللی حمایت می‌کند، به همان اندازه هم از آزادی عمل دولت دیگر که مایل به حفظ مخزن مشترک می‌باشد، پشتیبانی می‌کند و در این صورت به مصداق قاعده اصولی "الدلیلان اذا تعارضا، تساقطا" از اصل حاصل از قضیه لوتوس به نفع هیچیک از طرفین در رفع منازعه نمی‌توان استفاده نمود، وی به نقل از Bundy برای توجیه ایده گفته شده به عنوان نظریه مناسب در مورد بهره‌برداری از منابع نفت و گاز مشترک، اقدام به مقایسه

1. Boundy R. Roadman, National resource development (oil and gas) and boundary disputes in G.H. Blake (ed) The peaceful management of trans-boundary resources, (Graham & Troman/ Nijhoff Press, 1995), pp.23-4.

وضعیت دولتهای شریک در یک منبع مشترک آب شیرین و منبع نفت و گاز مشترک کرده و می‌گوید:

مشکل است وضعیت دولتی را که از نظر جغرافیایی نسبت به همسایگانش در اکتشاف و بهره‌برداری از مخازن هیدروکربنی در موقعیت نامساعدتر است، مشابه وضعیت دولتهایی که در دسترسی به منابع آب شیرین خود در موضع ضعف‌اند، دانست. بدیهی است استفاده کنندگان بالادست منبع آب شیرین که اول شروع به استفاده می‌کنند، موقعیت جغرافیایی ممتازتری نسبت به استفاده‌کنندگان پایین‌دست دارند، بدین ترتیب دولتهایی که دارای موقعیت ضعیف‌ترند، نیازمند برخی تدابیر حمایتی‌اند تا سهمی منصفانه از منبع را برای خود تضمین کنند. اما چنین حمایتی را نمی‌توان در حق دولتی که مالک بخش خودش از یک میدان نفتی است، روا داشت، زیرا دولت موصوف از حیث نظری دقیقاً همانند همسایه‌اش قادر به توسعه میدان می‌باشد.^۱

در واقع Bundy معتقد است که اگر نتوان شرایط برابری فرصت‌ها را برای دولتها فراهم کرد، زمینه اعمال قاعده حیزات هم فراهم نیست. اما اگر شرایط برقرار بود، دولتی نمی‌تواند به لحاظ شکل فیزیکی مخزن یا هر بهانه دیگر، سهم بزرگتری از مخزن را طلب کند بلکه هر دو دولت در وضعیت برابر از نظر اکتشاف و بهره‌برداری قرار دارند و می‌توانند از خود یا دیگران برای توسعه و بهره‌برداری از مخزن مشترک از سمت خودشان استفاده کنند.

Voyiakis از مطالب بالا نتیجه می‌گیرد که اگر نظریه برابری دولت به‌عنوان برابری فرصت شکست بخورد، نتیجه نمی‌تواند چیزی جز تشویق امور غیرعادلانه باشد، به عقیده او این امر کاملاً معقول به نظر می‌رسد که بر پایه نظریه فرصت‌های برابر و توجه به کمیاب بودن کالا و تجدیدنپذیر بودن آن و آگاهی دولتهای ذیربط از این واقعیت، هر دولتی که اول شروع به بهره‌برداری کند، مالک نفت استحصال می‌شود و تامل در هر امری غیر از این و اخذ نتیجه‌ای متفاوت، منجر به تجویز سواری مجانی، به‌هزینه دولتهایی تمام می‌شود که وقت و منابع خود را برای توسعه مخزن اختصاص داده و به‌کار برده‌اند.^۲

Voyiakis هم خود به این نکته توجه می‌دهد که غالباً نظریه فرصت‌های برابر با یک پیش فرض همراه است و آن اینکه همه دولتهای ذیربط به‌تکنولوژی لازم برای

1. R. Bundy, op, cit, p. 26.

2. Emmanuel Voytakis, op, cit, p. 86.

تعیین محل دقیق و قابلیت بهره‌برداری از مخزن مشترک دسترسی دارند و قادرند بمنظور به‌حداکثر رساندن تولید، ورود به یک میدان مبارزه حفاری رقابتی را تحمل کنند. از نظر وی بدیهی است که چنانچه این پیش فرض محقق نباشد، باید به دولتهای کم‌توانی که یک فرصت مساوی برای دریافت سهم به‌دست می‌آورند، کمک خاصی داده شود. اما محدوده و شرایط اعطای این کمک را به‌منظور رساندن دولت موصوف به سطح رقابتی در میدان، بحث انگیز می‌داند.

ج. نقد قاعده حیزت بین‌المللی

نظریات موید قاعده حیزت در عرصه بین‌المللی اگرچه طرفداران زیادی ندارد اما در بادی امر از جاذبه نیرومندی برخوردار است، علت این جاذبه ظاهری می‌تواند سادگی و سازگاری آن با طبیعت امور از یک سو و تفکیک و تاثیر تحدید حدود مرزی یا عدم انجام آن از سوی دیگر و همچنین بی‌اعتنایی اولیه به نتایج اعمال بدون قید و شرط قاعده در حقوق ملی برخی کشورها و بالاخره تحیر ناشی از فقدان قاعده‌ای شفاف در تنظیم روابط دولتهای ذینفع در صورت طرد قاعده حیزت باشد. اما این جاذبه نباید ما را در ارزیابی ضعف این نظریه در مدیریت مسایل چند وجهی منابع مشترک نفت و گاز، به‌ساده‌انگاری دچار کند. نکات زیر در بحث بالا قابل توجه است:

۱. نمونه بین‌المللی که ارائه‌کنندگان نظریه به‌عنوان شاهد مثال برای تقویت ایده خود به آن متمسک شده‌اند (قضیه ایران و امارات در مورد میدان نفتی ساسان/ ابوالبوکوش)

اول: مصداق ثانوی ندارد. دوم: در زمانی روی داد که کشور ایران در جریان انقلاب و سپس جنگ تحمیلی با عراق بود و هر دلیلی اعم از اشتغال مسئولان کشور به امور مهم‌تر یا عدم تمایل به بازکردن جبهه‌های دیگر، درگیری دیپلماتیک یا غیر آن با کشوری دیگر در منطقه و یا به دلیل ادعاهای امارات در خصوص جزایر سه‌گانه در خلیج فارس موجب گردید تا مسئولان ایرانی از تعرض به اقدامات امارات خودداری کنند. سوم: اینکه امارات در دوره بهره‌برداری خود از منبع از محدوده پیشین تجاوز نکرده بود.

چهارم: ایران اعلام عدم تمایل به بهره‌برداری از منبع نکرده بود بلکه به لحاظ دخالت عنصری خارجی، موقتا از بهره‌برداری از منبع مشترک از طرف مرز خود ناتوان شده بود.

پنجم: عدم اعتراض ایران دلالت بر درستی رفتار امارات ندارد. بنا به جهات گفته

شده، نمونه معرفی شده نمی‌تواند مثال مناسبی برای توصیه اجرای قاعده حیزت در عرصه بین‌المللی باشد.

۲. قاعده حیزت قادر نیست همه وجوه احتمالی را که در زمینه منابع طبیعی مشترک مطرح می‌باشد، پوشش دهد. به‌عنوان مثال، قاعده موصوف در مواردی که بین کشورهای ذینفع در منبع، تحدیدحدود مرزی شده یا نشده است، به یک اندازه قابل اعمال است. ولی یقیناً الزامات ناشی از احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشورها و اصل عدم تجاوز و حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی خود و بالاخره تکالیف حاصل از رعایت سهم منصفانه و معقول از منبع مشترک و الزامات زیست محیطی، محدودیت‌های عمل دولت آغازکننده اکتشاف و بهره‌برداری است.

برای نمونه اگر فرض کنیم که تعیین حدود در مرزهای کشورهای ذینفع در یک منبع صورت گرفته و معلوم شود که فقط ۵ درصد از مخزن هیدروکربنی، زیر قلمرو آبی یا خاکی کشور الف قرار داشته باشد و ۹۵ درصد دیگر در زیر قلمرو خشکی یا آبی کشور ب باشد. آیا کشور الف می‌تواند با اعمال قاعده حیزت، بدون هیچ آیین قبلی و با استفاده از توان مالی و تکنولوژیک خود یا دولت‌های دیگر از مخزن مشترک حداکثر استفاده را بنماید.

بی‌گمان این اتفاق که با اعمال قاعده حیزت، مباح و ممکن الوقوع است، با ادراکات ما از حقوق و روح عدالت و انصاف که جوهر آنرا تشکیل می‌دهد، منافات داشته و قابل تبعیت نیست. چنین رفتاری با الزامات ناشی از اصل حسن همجواری و همکاری در بهره‌برداری از منابع طبیعی و حفظ مخزن مشترک و جلوگیری از آسیب به محیط‌زیست، هماهنگی ندارد. مصیبت البته هنگامی آغاز خواهد شد که دولت ب نیز قاعده حیزت را اعمال کند. چنین وضعیتی بی‌تردید همه تعادل‌های موجود را به هم خواهد ریخت، و عاقبت کار به نفع هیچکس نخواهد بود.

بی‌تردید ملاحظات صلح و امنیت بین‌المللی هم در مقابل چنین اقدامی بی‌تفاوت نخواهد بود. چه اینکه این رفتار واکنش تند دولت همسایه را برای منع دولت عامل به‌همراه خواهد داشت.

در مواقعی که مرزها بین دولت‌های ذینفع، تحدیدحدود نشده است قاعده حیزت بیشتر می‌تواند آتش خصومت را شعله‌ور کند. چون بر خلاف مواردی که مرزها مشخص شده و کشور حیزت‌کننده از قلمرو خود اقدام به بهره‌برداری می‌کند، دولت همسایه فقط می‌تواند انگ تجاوز پنهان یا خاموش را به آن دولت بزند، ولی در مواردی که مرزها مشخص نیست، از نظر دولت همسایه کار دولت حیزت‌کننده، تجاوز آشکار به قلمرو

تحت حاکمیت آن دولت می‌باشد، چون دولت غیر عامل نسبت به سطح و زیر قلمرو آبی یا خشکی که دولت حیات‌کننده در آن مشغول فعالیت است، ادعای حاکمیتی دارد.

۳. اصل محوری اعلام شده در رای دیوان دایمی بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس که محدودیت‌های ناشی از الزامات حقوق بین‌الملل را نسبت به آزادی عمل دولتها استثنا می‌داند و تا زمانی که دلیل قطعی بر تعهدی بین‌المللی وجود نداشته باشد، بر آزادی اراده دولت در انتخاب و اجرای رفتار خود تاکید دارد:

اول، در مورد صلاحیت مراجع قضایی کشورها در رسیدگی به برخی جرایم که در کشتی متعلق به یک کشور در آبهای آزاد رخ داده، صادر شده است و مستقیماً به موضوع مورد نظر ما یعنی بهره‌برداری از منابع طبیعی مشترک مربوط نمی‌شود و لذا استفاده از آن برای غیر مورد نص، باید با احتیاط بسیار صورت گیرد.

دوم، برداشت از رای موصوف به کیفیت بالا، در طول ۷۰ سال اخیر، تحولات زیادی را شاهد بوده است. چه اینکه دیوان بین‌المللی دادگستری در رای خود در قضایای فلات‌قاره دریای شمال، اعلام کرد که طرفین باید اختلافات خود را با توافق یا تقسیم مساوی مناطق اختلافی یا با موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک، حل و فصل کنند، البته راه حل اخیر بخصوص در مواقعی که مساله حفظ یکپارچگی مخزن وجود دارد، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. دیوان در این قضیه در خصوص مساله مخزن واقع در دو طرف مرز فلات قاره یادآوری کرده است که:

رویه دولتها نشان می‌دهد که چگونه با این مشکل برخورد شده است و همه آنچه برای حصول اطمینان از موثرترین روش بهره‌برداری یا تسهیم محصولات استحصالی لازم بوده، توسط دولتهای ساحلی ذیربط مورد اشاره قرار گرفته است.

همین گرایش در رای دیوان داوری یمن و اتیوپی دنبال شده است. این همه حکایت از آن دارد که نفس عضویت دولتها در جامعه بین‌المللی، یک سلسله اصول منطقی را برای ادامه صلح آمیز زیست بین‌المللی بر آنها تحمیل می‌کند.

البته این سخنان به آن معنا نیست که احترام به حاکمیت، آزادی و استقلال دولتها در جامعه بین‌المللی کنونی بی مقدار یا کم مقدار شده بلکه با توجه به بلوغ این جامعه و کسب تجربیات در ادوار گذشته، برخی تحولات در مفاهیم سابق ایجاد شده است که در گذشته ممکن بود طرح آنها هرگونه همگرایی بین‌المللی را در نطفه خفه کند.

مسائل مربوط به حقوق بشر، محیط زیست، حفظ کره زمین و توسعه همکاری‌های بین‌المللی برای اهداف مختلف بشری، حقوق بین‌الملل را انسانی‌تر و پاسخگوتر از

گذشته نموده است.

تصویر فرضی از یک نمونه بین‌المللی تمام‌عیار از اعمال قاعده حیات به‌درک بهتر لزوم ترک آن در عرصه بین‌المللی کمک می‌کند. اگر بنا به گفته طرفداران حیات، شرایط برابری عده و عده و برابری فرصت فراهم باشد (که معمولاً نمی‌شود) و دولتهای ذینفع بخواهند در یک منبع مشترک در مرزهای خشکی بطور عام و مرزهای دریایی بطور خاص، اقدام به بهره‌برداری کنند، با چه وضعیتی مواجه خواهیم شد. آیا می‌توانیم انتظار اتفاقی غیر از آنچه در سال‌های پایانی قرن ۱۹ و آغازین قرن ۲۰ در آمریکا روی داد، را داشته باشیم. اگر مجادلات ملی‌گرایی و برخی ادعاهای قومی و ایدئولوژیک را هم به‌موضوع بیافزائیم، صحنه جنگ تمام‌عیار برای تسلط بر منابع کمیاب و ذیقیمت نفت و گاز در میادین مشترک کامل می‌شود و برخلاف نظام‌های ملی که دارای تمرکز و تکامل قوای عالی هستند و توانستند به‌خوبی جلوی آثار ناگوار حاصل از اعمال قاعده حیات را با وضع مقررات مختلف بگیرند (نمونه آن ایالات متحده آمریکا) در صحنه بین‌المللی که سازوکارهای تعدیل روابط به‌آسانی و سرعت شکل نمی‌گیرد، اعمال قاعده مذکور می‌تواند موجب ستیزهای طولانی و پرهزینه شود که بر خلاف سنت جاری و اهداف حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد در خصوص همکاری بین‌المللی خواهد بود.

۴. باید بین حاکمیت و مالکیت فرق قایل شد. از این روی این سؤال می‌تواند مطرح شود که قاعده حیات یک تاسیس حقوقی مبین طرق کسب مالکیت است؟ یا ابزاری برای اعمال حاکمیت؟

براساس نظریات بنیادی در حقوق بین‌الملل، تصرف به‌قصد اعمال حاکمیت در سرزمینی که قبلاً به‌تصرف در نیامده است و یا به‌تصرف در آمده ولی دولت متصرف، صراحتاً یا با اعمالی که بر آن دلالت کند از سرزمین گفته شده، اعراض نموده باشد، برای متصرف لاحق، حق حاکمیت ایجاد می‌شود.

حیات اما مفهومی مربوط به حقوق داخلی است که به‌عنوان یکی از طرق کسب مالکیت در قوانین کشورهای مختلف قید می‌شود و در قلمرو تحت حاکمیت هر کشور ممکن است، با تفاوت‌هایی اعمال شود. در نتیجه، اعمال قاعده حیات موکول به آن است که بدانیم، فضای مورد بحث، تحت حاکمیت چه دولتی است و پس از آن براساس قوانین کشور حاکم اگر قاعده حیات پیش‌بینی شده باشد، آن را اجرا کنیم. بنابر آنچه گفته شد، باید بین حاکمیت و مالکیت و راههای تحقق و اعمال آنها تفاوت قایل شد اما در فرض مورد بحث ما اگر نخواهیم به‌این تفاوت‌ها پایبند باشیم و بخواهیم از برخی مفاهیم حقوق داخلی در عرصه بین‌المللی هم استفاده کنیم (که البته در حقوق

بین‌المللی امری دقیق و درعین حال پذیرفته شده است)، لازم است به محدودیت‌های آن تاسیس حقوقی در حقوق داخلی توجه کرده و نهاد گفته شده را با تاریخ تحولات آن در عرصه جغرافیایی وسیع و حساس‌تر بین‌المللی، وارد نماییم.

اگر اینگونه عمل کنیم بدیهی است که باید انحرافات بیشتر از آموزه‌های رایج دیوان دایمی در قضیه لوتوس را به دولتها تحمیل کنیم و چنانچه بخواهیم قاعده حیزت را بطور خالص و طبیعی آن در نظر گرفته و اجرا کنیم، در واقع باید از آموزه‌های قطعی خود از اجرای آن در نظامهای حقوقی ملی و تعدیلات زیادی که نسبت به آن صورت گرفته است، چشم‌پوشی کنیم، که البته هیچ‌یک موجه نیست بلکه نظر حقوقدانانی را تایید می‌کند که قاعده حیزت را در عرصه بین‌المللی قابل اعمال نمی‌دانند.

۵. عملکرد دولتها در مورد انعقاد موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک یا یکپارچه‌سازی بین‌المللی در چهل سال اخیر، رویه‌ای نمادین و یکسان را در برخورد با موضوع منابع طبیعی سیال درمیان دولتها نشان می‌دهد که در بادی امر، القاء‌کننده این باور است که دولتهای بسیار زیادی که چنین مخازنی در مرزهای مشترک خود دارند، از اقدام یکجانبه خودداری کرده و به قاعده حیزت بین‌المللی عمل نکرده‌اند و به‌فراخور وضع مخزن و روابط دوجانبه، به‌نحوی به‌راه حل همکاری در بهره‌برداری مشترک دست یافته‌اند، البته اینکه علت دقیق چنین رویکردی چیست و آیا دولتهای پیرو چنین رویه‌ای، معتقد به نوعی حاکمیت مشترک بر منبع بوده‌اند یا الزامات ناشی از حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و پرهیز از تنش‌های سیاسی و نظامی یا دستیابی هرچه‌سریع‌تر به منافع حاصل از بهره‌برداری از مخزن مشترک به‌چنین رویه‌ای روی آورده‌اند، به‌روشنی مشخص نیست. ولی قدر مسلم این است که حتی اگر به‌دلیل تنوع محتوای رویه‌های گفته شده، نتوان با صراحت آن رفتار را در حد قاعده عرفی عام در خصوص بهره‌برداری از منابع طبیعی مشترک دانست، ولی حداقل می‌توان اصول مشترک در آن موافقت‌نامه‌ها، مثل لزوم همکاری بین دولتهای ذینفع در منبع یا تقسیم منصفانه و خودداری از آسیب زدن به ثروت مشترک را به‌عنوان قواعد عرفی تبلور یافته یا در حال شکل‌گیری دانست.

بند دوم - طرفداران همکاری بین‌المللی و بهره‌برداری مشترک

در سی سال اخیر طیف گسترده‌ای از حقوقدانان که نوشته‌های آنان چشمگیرتر و گسترده‌تر از گروه رقیب است، به‌دلایل گوناگون و با استناد به منابع مختلف اصلی و فرعی حقوق بین‌الملل معتقدند اولاً قاعده حیزت به‌هیچ وجه در عرصه بین‌المللی

کاربرد ندارد و قابل پذیرش نمی‌باشد و ثانیاً دولتهای ذینفع در منبع مشترک نفت و گاز در خصوص بهره‌برداری از این منابع، باید با هم مذاکره و همکاری کنند. اما این نکته مهم است که بدانیم این که ماهیت و گستره این همکاری تعهدشده چیست و تا کجاست و باید به چه نتایجی بیانجامد، محدوده‌ای است که نقطه پراکندگی نظریات این دسته از حقوقدانان می‌باشد. در میان این گروه برخی همکاری را معادل بهره‌برداری مشترک یا احادسازی بین‌المللی مخزن مشترک معرفی می‌کنند (بسته به اینکه مرزها تحدید حدود شده یا نشده باشد) و آنرا در شرف کسب موقعیت حقوق بین‌الملل عرفی عام یا حداقل منطقه‌ای می‌دانند و برخی دیگر فقط تکلیف به مذاکره و همکاری و خودداری از بهره‌برداری یک‌جانبه را بدون آنکه نوعی خاص از مشارکت در بهره‌برداری یا دستیابی به شکل خاصی از توافق مدنظر باشد، واجد موقعیت حقوق عرفی بین‌المللی می‌دانند. در زیر به این مسایل می‌پردازیم.

الف. ماهیت و گستره اصل همکاری

امروزه می‌توان به طیف گسترده‌ای از نویسندگان که حامی وجود یک تعهد کلی برای همکاری در استخراج از منابع طبیعی مشترک یا عام هستند، استناد کرد^۱، اعم از اینکه این تعهد بطور خاص به لزوم بهره‌برداری مشترک از یک منبع مشترک منتهی شود یا کماکان مورد بحث و جدل باقی بماند. به عنوان یک راه حل برای رفع مشکلات حقوقی که از چنین مخازنی ناشی شده، فرض بر این است که دولتهای ذیربط در آن مخازن حقوق مالکیت مشاعی دارند و منافع خود را در آنها به نحوی محکم کرده‌اند که به این نتیجه منتهی شده است که یک قاعده شکلی، مستلزم همکاری در رسیدن به یک توافقنامه در مورد سهم‌شان وجود دارد^۲. این قاعده شکلی حداقل تا اندازه‌ای بطور گسترده و عملی با درج یکنواخت شرط یافت‌شدن منابع معدنی، در قراردادهای تحدیدحدود اکثر دولتهای ذینفع که همکاری در بهره‌برداری از مخازن مشترک معادن غیرجامد را اجباری می‌کنند، تامین شده است. این امر به‌ظن قوی موقعیت حقوق

۱. قاضی حساب در نظریه جداگانه خود در قضیه دریای شمال به وجود چنین اجماعی بین علمای حقوق بین‌الملل اشاره می‌کند.

Separate opinion of Judge Jessup in the North Sea Cases, 1969 I.C.J Rep, at 82.

2. William T. Onorato "Apportionment of an international common petroleum deposit." 26 International and Comparative Law Quarterly (1977), p.327.

بین‌الملل عرفی را کسب کرده است.^۱

علیرغم وجود این قاعده شکلی دایر بر همکاری، ماهیت حقوق و تکالیفی که باید در قراردادهای متعاقب آن گنجانده شود، به‌دقت روشن نشده است. ولی می‌توان به‌موازین دکتربین حقوق مرتبط در مقررات داخلی کشورهای تولیدکننده نفت و اصول حقوق بین‌الملل مربوط به منابع طبیعی مشترک همچون اصول و قواعدی که از مقررات مشابه کنوانسیون حقوق دریاها، حقوق بین‌الملل پرونده‌ای و رویه دوجانبه کشورها در منابع طبیعی به‌دست می‌آید، رجوع نمود. نقل است که قابلیت اعمال حقوق بین‌المللی بر این اصول و قواعد ماهوی از وضعیت آنها به‌عنوان اصول کلی حقوقی شناخته شده توسط ملل متمدن سرچشمه گرفته و به‌همکاری مورد نظر در شکل و فرم بهره‌برداری اشتراکی از مخازن مشترک، منتهی و در حقوق بین‌الملل مقرر شده است.^۲

مع‌الوصف اشتباه خواهد بود که مفهوم قوی‌تر، یعنی بهره‌برداری مشترک به‌عنوان یک پیامد اجتناب‌ناپذیر قاعده شکلی لزوم همکاری، تفسیر شود. حال آنکه این قاعده، طرفین را به‌مذاکره با حسن نیت متعهد می‌کند که ضرورتاً و الزاماً بر تکلیفی برای رسیدن به‌نوعی معین از توافق دلالت نمی‌کند.

همانطور که پیشتر گفتیم در جدیدترین موافقتنامه بین قدیمی‌ترین کشورهای دارای روابط دوجانبه در بهره‌برداری اشتراکی از منابع مشترک (انگلستان - نروژ)، تصریح شده است که در برخی میادین کوچک که بخش عمده مخزن در یک کشور قرار دارد آن کشور به‌طور جداگانه فعالیت‌های اکتشافی و بهره‌برداری را انجام دهد.^۳

به نظر برخی، محدوده جغرافیایی قاعده ماهوی استنادی مربوط به بهره‌برداری مشترک سئوالی را درمورد دلیل یک قاعده متکامل حقوق بین‌الملل عرفی مطرح می‌کند که عمدتاً مبتنی بر رویه دولتهای تولیدکننده نفت در دریای شمال و خلیج فارس می‌باشد. بدین ترتیب آنچه که ممکن است در یک طرف دنیا معقول و الزامی باشد، نمی‌تواند ضرورتاً به‌همان نحو در دیگر قسمتهای جهان با مفاهیم و باورهای حقوقی متفاوت مدنظر قرار بگیرد.^۴

به‌نظر می‌رسد تعداد دقیق و تنوع جغرافیایی موافقتنامه‌های بهره‌برداری مشترک

1. Rainer Lagoni, op, cit, p. 235.

- William T. Onorato, "Joint development of sea-bed hydrocarbon resources: An overview of precedents in the North Sea", 6 Energy 1981, pp.1311-2.

2. Masahiro Miyoshi, op, cit, p. 10.

3. Peter D. Cameron. Op, cit, p. 575.

4. Masahiro Miyoshi, op, cit, p.9.

و موافقتنامه‌های آحادسازی فرامرزی منعقد شده تا کنون، این ادعا را انکار می‌کند. این موافقتنامه‌ها نشان داده‌اند که آنچه سابقا در برخی مناطق تنها رویه دولت بوده است، امروزه در بسیاری از مناطق دیگر دلیل می‌باشد. در واقع گرایش به بهره‌برداری اشتراکی در حال کسب زمینه واقعی و عملی است و می‌تواند در دیگر بخشهای مختلف دنیا مدنظر قرار بگیرد. در دریای چین و منطقه وسیعتر آسیای جنوب شرقی بویژه شماری از این نوع توافقنامه‌ها، این استدلال را حمایت می‌کنند که دولتهای زیادی به منافع عملی کنار گذاشتن اختلافات مربوط به تحدید حدود دریایی به نفع بهره‌برداری عملی و سودمند از منابع تمسک نموده‌اند. نمونه‌هایی در دریای شمال (میدان مارخام ۱۹۹۲) و خلیج فارس (یمن ۱۹۸۸) همچون بیشتر موافقتنامه‌های اخیر در مورد کرائیب (کلمبیا- جامائیکا ۱۹۹۳ و ترینیداد و توباگو - ونزوئلا ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷)، شرق اقیانوس اطلس (گینه - سنگال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ و سائو توم و پرنسیپ - نیجریه ۲۰۰۱)، غرب اقیانوس اطلس (فرانسه - کانادا ۲۰۰۵) و جنوب اقیانوس اطلس (آرژانتین - انگلستان ۱۹۹۵) همگی بر فزونی رویه دولت‌ها در این زمینه گواهی می‌دهند.

سئوالی که باقی می‌ماند این است که آیا این رویه دولت‌ها، می‌تواند به منزله شناسایی عام یک تعهد حقوقی بین‌المللی تکمیل‌کننده عنصر دوم تشکیل‌دهنده قاعده عرفی یعنی اعتقاد حقوقی تلقی شود؟ آنچه تقریباً مسلم به نظر می‌رسد این است که دولتها، قاعده را آشکارا خارج از تلقی الزام حقوقی آن اعمال نکرده‌اند. برای مثال مقدمه موافقتنامه ۱۹۷۴ ژاپن و کره و موافقتنامه مالزی و تایلند ۱۹۷۹ و ۱۹۹۰ و بند ۳ و ۴ موافقتنامه ترینیداد و توباگو - ونزوئلا ۲۰۰۷ نشان می‌دهد که بهره‌برداری اشتراکی که به آن نایل شده‌اند، نه تنها بهترین راه حل عملی در تأمین منافع دولتها در جهت حفظ روابط دوستانه بوده است بلکه قصور از همکاری به منزله نقض حقوق بین‌الملل تلقی می‌شده است، چرا که یک قاعده عرفی مستلزم بهره‌برداری اشتراکی، دولتهای دارای منافع در یک مخزن مشترک را علی‌رغم مخالفت آنها با بهره‌برداری مشترک، به همکاری وادار خواهد کرد. در واقع از آنجا که گستره حقیقی قاعده همکاری در مورد بهره‌برداری اشتراکی، غیرمسلم و غیرقطعی می‌باشد، لذا به جایگزین‌های موثر و کارآمدی بطور برابر اجازه بروز و شکوفایی می‌دهد.

بنابراین قواعد جا افتاده حقوق بین‌الملل عرفی برای همکاری در جهت

1. Ibid, p. 10.

بهره‌برداری مشترک، از یک توصیف منطقی از اصول کلی حقوقی پذیرفته شده توسط اکثر دولتهای ذینفع و اعمال شده در حقوق داخلی‌شان فراتر نمی‌رود، لذا مشکوک است که چنین پذیرش شکننده‌ای از این اصول کلی بتواند به‌این نظریه بیانجامد که یک قاعده عرفی قابل اجرا نسبت به همه دولتها در وضعیت‌های مشابه ایجاد کند. دلایل فوق مبنایی حقوقی را برای یک ضابطه شکلی^۱ به‌منظور همکاری فراهم می‌کند که بر آن اساس دولتهای ذینفع باید با آغاز مذاکرات در مورد مخزن مشترک و آحادسازی فرامرزی و بهره‌برداری اشتراکی که در میان بسیاری از عناوین حقوقی وجود دارند، تصمیم بگیرند. در نتیجه این مقرر به‌تنهایی نمی‌تواند در مواردی که دولتی تصمیم می‌گیرد فارغ از ایده بهره‌برداری اشتراکی بر عنوان ترجیحی خود باقی بماند، به‌عنوان ضمانت اجرای حقوق بین‌المللی برای فشار وارد کردن و تحمیل به آن دولت مورد استفاده قرار گیرد.

یکی از نویسندگان حقوقی معتقد است که تشویق و ترغیب دولتها، مندرج در بند ۳ ماده ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاها دایر بر انعقاد ترتیبات موقتی عملی، یک طبقه‌بندی نسبتاً متکامل حقوق بین‌الملل عرفی مبنی بر رویه اخیر دولتهاست. اما اظهار می‌دارد وجود قید و شرط شکلی صرف، باید از تعهد ماهوی^۲ حاصل از یک قاعده عرفی که مستلزم همکاری منتهی به بهره‌برداری اشتراکی یا آحادسازی فرامرزی خواهد شد، متمایز شود. در واقع نتیجه‌گیری مختصر وی بیشتر بر این نکته مبنی است که:

رویه جاری حقوق بین‌الملل عرفی و معاهدات چندجانبه مربوط، نمی‌تواند بیش از آرایه چارچوبی برای طرفین اختلافات مرزی دریایی به‌منظور یافتن راه حل توافقی دوجانبه که احتمالاً بیشتر هم از ملاحظات سیاسی تاثیر خواهد پذیرفت، تا مستقیماً از ملاکهای حقوقی بین‌المللی، باشد.^۳

اما از سوی دیگر شرط و قید شکلی اولیه برای همکاری در رسیدن به‌گونه‌ای از توافق، اگرچه ضرورتاً توافقیانه بهره‌برداری اشتراکی نباشد، بیشتر خصلتی الزامی دارد تا اختیاری. در واقع دولتهای دارای ساحل در دریاهای نیمه بسته مثل خلیج فارس، دریای شمال و دریای چین جنوبی ممکن است به‌زودی چنین همکاری را به‌عنوان امری

1. Procedural Requirement or Obligation

2. Substantive Obligation

3. Peter C. Reid, Petroleum Development in Areas of International Seabed Boundary Disputes: Means For Resolution, 8 OIL&GAS L.&Tax'N REV. pp.216-6. (cited in) D.M. Ong, op. cit, p.797-8.

الزامی محسوب کنند. این ضابطه یا الزام شکلی، همچنین دولت‌ها را ملزم می‌کند که با حسن‌نیت و با تبادل اطلاعات و مشاوره با دیگر دولت‌های ذینفع درصدد تنظیم موافقتنامه درباره مخازن مشترک برآیند.

در واقع طبیعت بسیاری از مخازن، این معیارهای الزامی را که به چه نحوی دولت‌های ذیربط بتوانند حقوق خود را حمایت کنند و به همسایگان‌شان تجاوز نکنند، معین و مجری می‌کند. بدین ترتیب همین قواعد شکلی حاکم بر مخازن مشترک می‌تواند به‌عنوان وجوه خاص یک قاعده عام‌تر حقوق بین‌الملل عرفی که مقتضی همکاری در خصوص همه انواع منابع طبیعی مشترک است، محسوب شود.¹

وقتی که مساله منابع طبیعی مشترک سیال یا متحرک، همچون نفت، گاز طبیعی، ماهی و جانوران دریایی مطرح می‌شود، تعهد به اطلاع‌دادن و مشاوره به‌عنوان بخشی از قاعده عام لزوم همکاری با سایر دولت‌های ذینفع آشکار می‌گردد.

صرفنظر از این تعهد شکلی برای مذاکره با حسن‌نیت (یعنی در یک فضای درک و همکاری) برای رسیدن به توافقنامه‌ای راجع به ترتیبات موقتی عملی برای بهره‌برداری از یک مخزن مشترک، حقوق بین‌الملل نیز یک تعهد خودداری یا امتناع متقابل بر دولت‌های ذینفع تحمیل می‌کند. ماهیت و محدوده این تعهد در ادامه بررسی خواهد شد.

ب. تعهد ناشی از خودداری یا امتناع متقابل

برای جلوگیری از تجاوز احتمالی هریک از دولت‌های شریک در منبع مشترک نفت و گاز، بدیهی‌ترین اقدام تا قبل از رسیدن به موافقتنامه، خودداری متقابل از بهره‌برداری است که حمایت دکترین را کسب کرده است.

ایده چنین رفتاری در کنوانسیون حقوق دریاهای مورد تاکید قرار گرفته است: دولت‌های ذیربط تلاش خواهند کرد که دستیابی به توافقنامه نهایی به‌خطر نیافتد یا آسیب نبینند. این قید به‌این معنی تفسیر شده است که دولت‌ها متعهدند از اعمال یکجانبه‌ای که موجب می‌شود دولت‌های ذینفع دیگر به‌خود اجازه دهند با اعمال حق حاکمیت خود به‌بهره‌برداری از مخزن مشترک دست بزنند، خودداری کنند.² این تفسیر البته مشروط است به‌ذکر اینکه فقط اعمال یکجانبه که به‌تضییع غیرقابل ترمیم حقوق سایر دولت‌ها منجر شود، مجاز نخواهد بود. این عقیده متکی به‌قضیه فلات‌قاره

1. Separate opinion of Judge Jessup in the North Sea Cases, 1969 ICJ Rep, at 83

2. Rainer Lagoni "Interim measures pending maritime delimitation agreement" 78 AJIL 1984, p.366

دریای اژه مطرح شده که در آن دیوان بین‌المللی دادگستری رای داد که فعالیت‌های اکتشافی که با نصب تاسیسات و تجهیزات همراه نبوده و به‌صرف واقعی منجر نگردیده یا استفاده از منابع طبیعی مورد نظر صورت نگرفته است، نمی‌تواند صدور دستور موقت احتیاطی را توجیه کند. بدین ترتیب اگر اخذ مفهوم مخالف از توجیه و تعلیل تصمیم دیوان صحیح باشد که هست، دیوان بین فعالیت‌های اکتشافی موقتی و کارهای اکتشافی دائمی که در آن وسایل ایستگاهی به‌کار گرفته می‌شود، قابل به‌تفکیک شده و لذا تنها فعالیت اخیر می‌تواند ممنوع تلقی شده و احتمالا صدور اقدام حمایتی موقت را توسط دیوان بین‌المللی، توجیه کند.^۱

اگرچه این تفسیر ممکن است محدودیت خیلی سخت نسبت به دولت اعمال‌کننده حقوق حاکمه بر فلات قاره خود محسوب شود، اعم از اینکه تحدید حدود انجام شده یا نشده باشد، ولی قطعا تعدیلی در برابر طبیعت انحصاری حق حفاری دولت ساحلی در فلات قاره خواهد بود. بدین ترتیب، بر اساس تصمیم دیوان در قضیه دریای اژه، عملیاتی که اجازه آن داده شده، احتمالا فقط مربوط به اکتشاف است نه بهره‌برداری و از آنجا که حتی فعالیت‌های یکجانبه اکتشافی با ماهیت پایدار بر خلاف حالت موقتی می‌تواند رای ناشی از دستور موقت حمایتی را توجیه کند، دلالت تصمیم دیوان در قضیه دریای اژه به‌قیاس اولویت به آن معنی است که اگر استخراجی در واقع روی می‌داد، درخواست صدور قرار موقتی احتیاطی توسط یونان به احتمال زیاد می‌توانست پذیرفته شود. بنابراین در نبود یک شرط تجویزی معاهده‌ای، هیچ دولتی نمی‌تواند از یک مخزن مشترک قبل از مذاکره درباره موضوع با دولت همسایه یا دولت‌های ذیربط استخراجی انجام دهد.^۲ نظر به اینکه چنین تعهدی با در نظر گرفتن اینکه هرگونه حفاری عمده یا نوع دیگر فعالیت اکتشافی به احتمال قوی آثار اجتناب‌ناپذیری بر مخزن مشترک در منطقه تحدید حدود شده یا منطقه مورد اختلاف می‌گذارد که با منافع دولت یا دولت‌های درگیر در منبع متناقض است، لذا مشکلات حقوقی با طبیعت دو یا چندجانبه ایجاد خواهد کرد که به نظر می‌رسد دولت‌ها خود به‌غیرقانونی بودن این اعمال یکجانبه آگاهند. اقدام یکجانبه حتی اگر با رعایت همه استانداردهای شناخته شده در رویه معمول در میادین نفتی باشد، ممنوع است. بدیهی است فعالیت‌هایی که چنین ضوابطی را در نظر نگیرند، ممکن است

1. Ibid, pp. 366-7.

2. Rainer Lagonti, op, cit, p. 235.

به‌نادیده گرفتن حقوق دیگر دولتها متهم شوند و بدین ترتیب دولت عامل، در معرض یک دعوای بین‌المللی قرار گیرد. از این رو، دولتهای ذیربط مجبورند بیشتر بواسطه موجبات عملی محض در خصوص یک مخزن مشترک همکاری کنند.

علاوه بر این دولتها قادر نخواهند بود از آن بخش از مخزن واقع در طرف خودشان از خط مرزی یا خط مقسم فلات قاره یا داخل قسمت طرف خودشان درجایی که ادعاهای اختلافی وجود دارد، به‌خاطر ایراد خسارت احتمالی غیرقابل جبران به‌منافع دولتهای دیگر، بهره‌برداری کنند، چون بهره‌برداری یکجانبه از یک مخزن، مستقیماً شرایط را در کل مخزن تغییر می‌دهد.^۱ چنین بهره‌برداری یکجانبه‌ای می‌تواند به‌موجب حقوق بین‌الملل خواه به‌عنوان تجاوز به‌حاکمیت یا تمامیت ارضی دولت متاثر یا به‌عنوان تجاوز آشکار به‌حق حاکمیت انحصاری بهره‌برداری از فلات قاره، قابل تعقیب باشد.^۲

قاضی الیاس در نظریه جداگانه خود در قضیه دریای‌اژه گفته است: در منطقه‌ای پرجمعیت که دو کشور صنعتی به‌صورت رقابتی از منابعی چون نفت که تمام شدنی است، بهره‌برداری می‌کنند، خطر تجزیه و انفجار، واقعی است.^۳ دیوان در رای سال ۱۹۷۶ خود به‌طرفین در مورد تعهداتی که بموجب منشور بر دوش آنها گذاشته شده است، تذکر می‌دهد و می‌گوید این تعهدات کاملاً جنبه امری دارند.^۴

تمامیت ارضی که با مفهوم حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی تقویت شده، عملکرد کاملاً موجهی در حل مساله دارد که فی‌نفسه خود کفاست. جمع این دو اصل (تمامیت ارضی و حاکمیت) گرایش به‌این دارند که دولتهای ذینفع در منبع واحد معدنی، وارد رقابت شوند در حالی که امید کسب نفعی برای طرفین وجود ندارد زیرا هر برتری که یکی نسبت به‌دیگری کسب می‌کند قابل بازگشت است و به‌صورت خسارت به‌دیگری باید پرداخت گردد. در هر حال رویه دولتها نشان می‌دهد که این بهره‌برداری یکجانبه و بدون رضایت و اجازه از مخزن مشترک، سابقاً غیرقانونی تلقی می‌شده و لذا بهره‌برداری از مخزن مشترک فقط با تنظیم موافقتنامه دوجانبه می‌توانسته آغاز شود. همه این مطالب دلالت می‌کند که یک موافقتنامه بهره‌برداری اشتراکی، جایگزینی مرجح و به‌ظن قوی بهترین روش اطمینان‌بخش خواهد بود که می‌تواند حمایت حقوقی مناسب از

1. Ibid, p. 242.

2. Hazel Fox. Op, cit, p. 33.

3. Separate opinion of Judge Elyas, Aegean Sea Continental Shelf Case (Greece v. Turk) 1976 I.C.J.Rep. P. 28.

4 - Aegean Sea Continental Shelf Case Greece v. Turk (Interim Protection) 1976 I.C.J.Rep. p11, para 35

حقوق مرتبط دولتهای ذینفع را در یک مخزن مشترک فراهم نماید و هر دولت ذینفع را قادر سازد که حقوق حاکمه خود را تا کاملترین گستره ممکن، بدون انحراف یا هر عنوان متخلفانه دیگر، نسبت به حقوق حاکمه قانونی سایر دولتهای ذینفع در مخزن اعمال کند.

با این حال اگر این مسیر بحث و استدلال را تا نتیجه‌گیری منطقی آن تعقیب کنیم با مشکل دیگری مواجه خواهیم شد: اگر مذاکره در مورد یک توافقنامه شکست بخورد، چه اتفاقی روی خواهد داد؟

ج. شکست مذاکره در راه رسیدن به موافقتنامه همکاری

علیرغم همه مزیت‌هایی که در دستیابی به یک موافقتنامه همکاری برای اکتشاف و بهره‌برداری از مخازن مشترک بین کشورهای ذینفع وجود دارد، این پرسش همواره مطرح است که چنانچه به هر دلیل، مذاکرات به نتیجه مطلوب نرسد، تکلیف دولت مایل به بهره‌برداری از مخزن مشترک چیست؟ آیا تا زمانی که دولت مخالف بهره‌برداری، رضایت ندهد تصرف در منبع مشترک ممنوع خواهد بود، به عبارت دیگر آیا حقوق حاکمه دولتهای سرسخت و بی‌انعطاف مطلق است؟ به نحوی که بتوانند حتی با عملیات اکتشافی یکجانبه همانند پیشنهادهای بهره‌برداری مشترک توسط دولت آغازگر مخالفت کنند؟

این وضعیت در حقوق داخلی هم در مورد اموال مشترک ساری و جاری است و یک شریک نمی‌تواند بدون رضایت شریک دیگر در مال مشترک تصرف کند اما یک راه حل نهایی در چنین مواردی همیشه وجود دارد و آن افزایش مال مشاع و در مواردی که افزایش ناممکن باشد فروش آن و تقسیم حاصل فروش پس از کسر هزینه‌ها بین طرفین است، ضمن اینکه در حقوق داخلی همواره امکان رجوع به مرجع قضایی و الزام طرف به حضور در آن مرجع وجود دارد و در صورتی که طرف مخالف با هرگونه راه حل توافقی، در دادگاه حاضر نشود، زمینه استفاده از قوای قهری برای اجرای رای دادگاه وجود دارد. ولی باید دانست که راه حل حقوق داخلی برای ورود به عرصه بین‌المللی دارای چند اشکال است. اول اینکه در مواردی که مرزها تحدید محدود نشده‌اند، تقسیم، معنای روشنی ندارد یعنی مبنایی برای تقسیم ماحصل پس از کسر هزینه‌ها وجود ندارد.

دوم اینکه در خصوص منابع سیال راه حل تصرف شرکا متفاوت است. در حقوق ایران راه حل مناسب، استفاده از تاسیس تقسیم مہایات است که معمولاً میان مالکان یا دارندگان حقوق بر آب (حقآبه) اجرا می‌شود. درحالی‌که این روش اولاً در مورد منابع

مشترک نفت و گاز که هنوز کشف نشده قابل اعمال نیست. ثانیاً در مرحله بهره‌برداری هم قابل اجرا نمی‌باشد و به‌فرض اینکه سهم هر دولت از منبع مشخص باشد، باز هم مرجعی برای الزام دولت لجوج و سرسخت برای تن دادن به‌روش گفته شده در حقوق بین‌الملل وجود ندارد.

لاگنی به‌این پرسش که دولتها حق مخالفت با عملیات اکتشافی و بهره‌برداری دولت دیگر را ندارند، ظاهراً متأثر از رای دیوان در قضیه دریای اژه این گونه پاسخ داده است که به‌نظر می‌رسد این مساله در خصوص اکتشاف، صحیح ولی در مورد بهره‌برداری از مخزن صحیح نباشد.^۱ چه اینکه سیال بودن محتوای منبع، به‌پیچیده شدن موضوع دامن می‌زند. در واقع حتی هنگامی که دولتی در بهره‌برداری از مخزنی که در طرف خط‌مقسم متعلق به‌خودش قرار می‌گیرد، آزاد است، باز هم استخراجش از منبع به‌سادگی می‌تواند سهم دولت دیگر را تحلیل ببرد.^۲ لذا یکبار دیگر تاکید می‌شود که هرگاه بهره‌برداری یکجانبه از مخزن مشترک به‌طور قطعی و اجتناب‌ناپذیر بر حقوق سایر دولتهای ذینفع اثر گذارد، طبق حقوق بین‌الملل ممنوع شده است.^۳

اما آیا دولت مخالف همکاری می‌تواند فعالیت‌های یکجانبه اکتشافی دولت آغازگر را وتو کند؟ پاسخ به‌این پرسش در صورتی که بتواند اثبات کند که این فعالیتها آشکارا به آن حقوق لطمه وارد خواهد کرد، مثبت است. البته اختیار بالقوه وتو در مورد بهره‌برداری یکجانبه به‌دولت اجازه نمی‌دهد که از وظیفه دایم خود برای مذاکره با حسن‌نیت برای رسیدن به‌یک راه‌حل منصفانه در اختلاف چشم‌پوشد.^۴ اعم از اینکه مآلاً وارد بهره‌برداری بشود یا نشود.

دیدگاه فوق دقیقاً بواسطه تشابه با حقوق دولتهای ساحلی بر مخازن مشترک مستقر در محدوده‌های صلاحیت ملی با محدوده صلاحیت مقام در مناطق عمیق دریا، حمایت شده است. در واقع همانطور که در اجرای ضابطه گفته شده، رضایت قبلی دولت ساحلی ذیربط در صورتی که فعالیت‌هایی در منطقه بتواند منجر به‌بهره‌برداری منابع واقع در صلاحیت ملی شود، ضروری است.^۵ هیچ دلیلی وجود ندارد که قید رضایت قبلی نتواند به‌واسطه تشابه با وضعیت گفته شده در خصوص صلاحیت دو یا بیش از دو دولت

1. Rainer Lagoni, op, cit, p. 238. and Miyoshi, op, cit, p. 13.

2. Ibid, p. 217.

3. David Ong, op, cit, p. 800.

۴. بند ۱ ماده ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاها

۵. بند ۲ ماده ۱۴۲ کنوانسیون حقوق دریاها

ذینفع به‌طور قانونی اعمال شود.

با همه اینها هنوز می‌توان پرسید که آیا حقوق حاکمه یک دولت بی‌رغبت به‌همکاری از آن درجه از اعتبار برخوردار است که بتواند عملاً هرگونه ترتیبات پیشنهادی را که نسبت به آن رضایت ندارد، رد کند؟ یا اینکه باید امتناع او را از مذاکره، به‌منزله محرومیت از سهم منصفانه‌اش از مخزن مشترک دانست؟ این پرسش بویژه مناسب مناطق با ادعاهای اختلاف مرزی است زیرا حتی اگر دولتی تصمیم بگیرد بطور یکجانبه عملیات اکتشافی انجام و سهم خود را از مخزن استخراج نماید، نمی‌تواند در نبود یک توافقنامه مرزی، دقیقاً تعیین کند که کجا حقوقش برای استخراج پایان می‌پذیرد. لذا در آن وضعیت خطر آسیب‌زدن به حقوق انحصاری اکتشاف و استخراج دولت دیگر مطرح می‌شود که دیوان آن را در قضیه دریای اژه شناسایی کرد.^۱

بدین ترتیب می‌توانیم وضعیتی را تصور کنیم که در آن دولت آغازگر بتواند به‌عملیات اکتشاف یکجانبه استناد کند یا حتی به‌عملیات استخراجی بپردازد و در مقابل هر ایرادی نسبت به ممنوع بودن اعمال خود، به‌این پاسخ متمسک شود که با امتناع دولت لجوج برای مذاکره در مورد توافقنامه، از تعهد به‌خودداری از اعمال گفته شده، مبرا می‌باشد.

لاگنی با تحمیل خودداری متقابل بر دولتهای ذینفع در زمانی که ادعاهای اختلاف مرزی مشخص باشد، پاسخ می‌دهد و می‌گوید چون چنین تعهدی مستقل از مذاکرات در مورد توافقنامه اعم از موقتی یا نهایی خواهد بود، در صورتی که یکی از دولتها از مذاکره امتناع کند نیز می‌تواند مطرح شود.^۲ بنابراین خودداری متقابل به‌احتمال قوی به‌یک وتوی موثر در برابر دولتی که مذاکرات در مورد یک منطقه مورد اختلاف را آغاز اما آنها را می‌کند، منتهی می‌گردد و توفیق در هر ترتیبی برای اکتشاف مخزن مشترک را برای همه دولتهای ذینفع ممتنع می‌سازد.

از لحاظ نظری می‌توان به‌این مانع با این استدلال پاسخ داد که دولت امتناع‌کننده از مذاکره با وضعیتی که ایجاد کرده، امکان مسئول قلمداد کردن دولت دیگر را بخاطر تجاوز به‌حقوق حاکمه‌اش از دست داده است.^۳ علیرغم استدلال بالا، انحصاری بودن حقوق حاکمه دولت سرسخت یک مشکل را باقی می‌گذارد. در این مورد

1. Aegean Sea Continental Shelf Case Greece v. Turk (Interim Protection) 1976 ICJ.Rep, p. 10.

2. Rainer Lagoni (1984) op. cit, p.364.

3. M. Miyoshi, op. cit, p.14.

میوشی پیشنهاد می‌کند که شایسته است تعهد ناشی از خودداری متقابل با پیش شرط لازم برای مذاکره در مورد ترتیبات موقتی عملی موضوع بند ۳ ماده ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاها همراه باشد.^۱ لاگنی هم با این برداشت که تعهد به همکاری و خودداری متقابل در خصوص مناطق تحدیدحدود شده و مناطق درگیر ادعاهای مرزی هر یک مکمل یکدیگرند، موافق است. به این ترتیب می‌توان گفت بند ۳ ماده ۸۳ برداشت حقوقی دیگری دایر بر تشویق همکاری بین‌المللی را در چنین وضعیت‌هایی ارائه می‌کند.^۲

در صورتی که بخواهیم راه حل دیگری برای تعیین سهم منصفانه از یک مخزن مشترک پیدا کنیم، آخرین پیشنهاد می‌تواند این باشد که دولت مخالف و سرسخت به‌ازای اعلام رضایت یا سکوتش در بهره‌برداری یکجانبه از مخزن یکپارچه شده، غرامت دریافت کند. در این حالت علیرغم تعدی ظاهری دولت آغازگر، حقوق حاکمه دولتهایی که از مذاکره در مورد تحدیدحدود (توام با قید آحادسازی منابع فرامرزی) یا بهره‌برداری مشترک روی گردانند، در نظر گرفته خواهد شد.^۳ این راه حل اگرچه پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و با توجه به فرایندهای بین‌المللی موجود، سخت می‌نماید ولی به‌عنوان آخرین راهکار می‌تواند متضمن رعایت حداکثری حقوق دولتهای ذینفع را در یک مخزن مشترک ارائه کرده و دولتهای ذینفع را از بن‌بست مذاکرات نجات دهد. در این صورت البته ملاک‌های تعیین و پرداخت غرامت هم به‌نوبه خود مشکل خواهد بود.

نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهاد

امروزه بسیاری از صاحب‌نظران مسایل بین‌المللی تصدیق می‌کنند که یکی از کانون‌های جدی تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، منابع طبیعی مشترک می‌باشد، این منابع در مواردی مایه حیات و قوام نوع بشر و در مواقعی موجب بهبود و ارتقای کیفیت زندگی جوامع بشری‌اند.

با افزایش جمعیت و به‌تبع آن افزایش تقاضا، هر روز حوزه‌های تامین نیازمندیها، تنگ‌تر می‌شود و تلاش برای بقا و یا افزایش کیفیت زندگی با مراجعه به طبیعت افزایش می‌یابد و دیر یا زود باید قواعدی را برای به‌حداکثر رساندن بهره‌مندی از منابع طبیعی

1. Ibid, pp. 14-5.

2. Rainer Lagoni (1984) p.367.

3. David Ong, op, cit, p.801.

مشترک با روشهای مبتنی بر تراضی و ناشی از انصاف و اعتدال و با رعایت الزامات زیست محیطی برقرار نمود. در غیر این صورت بی تردید باید شاهد نزاعهای منطقه‌ای که می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به‌خطر بیندازد، باشیم.

در هر حال این مسیر ناهموار که چاره‌ای جز پیمودن آن نیست، باید با اعتقاد به جهانی فکر کردن و محلی عمل کردن و با کمک سازمان‌های بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای و بخصوص مراجع قضایی بین‌المللی از جمله رکن قضایی ملل متحد یعنی دیوان بین‌المللی دادگستری هموار شود.

ما در این مقاله با همین دیدگاه بر این نکته دقت کردیم که آیا با توجه به مقررات بحث‌برانگیز در حقوق بین‌الملل دریاها، قطعنامه‌های مرتبط مجمع عمومی ملل متحد، آرای صادره از مراجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی و نمونه‌هایی از رویه دوجانبه دولتهای ذیربط در زمینه بهره‌برداری مشترک، اصول کلی حقوقی و همچنین نظریات نویسندگان حقوقی، می‌توان نتیجه گرفت که در حال حاضر قاعده حقوق بین‌الملل عرفی دایر بر خودداری از بهره‌برداری یکجانبه از منابع مشترک نفت و گاز و الزام دولتها به مذاکره برای دستیابی به توافقنامه‌های بهره‌برداری اشتراکی شکل گرفته است؟

مقدمتا گفتیم که چنین تعهدی، در نظامهای حقوقی داخلی دولتهای تولیدکننده نفت اجرا شده و می‌تواند به‌عنوان یک اصل کلی، راهنمای مفیدی در تنظیم حقوق بین‌الملل باشد.

در واقع دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن اعلام کرد: در نبود عرفی مناسب و شایسته یا قاعده قراردادی، رجوع مستقیم به اصل کلی حقوقی مرتبط که از حقوق داخلی ناشی شده باشد، قابل اعمال است.

محور بحث ما بر ضرورت استقرار اصل کلی لزوم همکاری بین‌المللی در مواجهه با منابع طبیعی مشترک به این نتیجه رسید که اعلام داریم در حال حاضر می‌توان این اصل را به‌عنوان دو قاعده تریبی حقوق بین‌الملل عرفی قابل اعمال در یک مخزن مشترک به شکل ذیل تنظیم مجدد نمود:

قاعده اول: تعهد به همکاری برای دستیابی به موافقتنامه‌ای در مورد اکتشاف و استخراج از مخازن مشترک نفت یا گاز، اگرچه ضرورتاً چنین همکاری منجر به بهره‌برداری مشترک از آن منابع نشود.

و دوم: در صورت عدم دستیابی به چنین موافقتنامه‌ای، تعهد به خودداری یا امتناع متقابل در خصوص بهره‌برداری یکجانبه از مخزن.

این دو تعهد اگر چه وضعیتی را ایجاد می‌کند که باعث خلق مبنایی حقوقی برای یک رویکرد تدریجی نسبت به مخازن مشترک می‌گردد، ولی هنوز نمی‌توان گفت که بهره‌برداری مشترک، فی‌نفسه و بطور مشخص توسط حقوق بین‌الملل لازم الاجرا شده است و لذا باید برای رسیدن به چنین خواسته‌ای، اقدامی که مبین اراده سیاسی دولتهای درگیر است در مساله ابراز شود.

همانگونه که در بخش‌های مختلف این مقاله ملاحظه گردید، تنظیم دقیق اصل کلی همکاری در خصوص یک مخزن مشترک کماکان ادامه دارد ولی می‌توان عناصر موثر مختلفی را از چارچوب کلی آن استخراج نمود که به یک سلسله تکالیف تجویزی و ممنوعیتی که ذیلا به آن اشاره می‌کنیم، منتهی شود:

۱. فقدان قاعده‌ای تحت عنوان حیزات بین‌المللی یعنی اینکه دولتهای ذینفع از اکتشاف یکجانبه مخزن شامل هر بخش از آن در طرف خودشان اعم از مرز خشکی یا دریایی منع شده‌اند.

۲. با توجه به ممنوعیت حیزات و بهره‌برداری یکجانبه، فرصت برای طرح عناصر تجویزی تعهد عام و کلی فراهم می‌شود یعنی هر دولت ذینفع متعهد خواهد بود که با حسن نیت در خصوص یک مخزن مشترک، به سایر دولتها آگاهی، اطلاع و مشورت بدهد. این تعهد هنگامی که یک توافقنامه مرزی منعقد شده باشد بویژه در مواردی که متضمن قید یافت شدن مخزن معدنی فرامرزی باشد و بر اساس آن طرفین متعهد به اتخاذ یک سلسله اقدامات مشخص باشند، بیشتر استقرار یافته است. مع‌الوصف تعهد در مورد مخزن یافت شده در مناطقی که در آن ادعاهای اختلافی مرزی وجود دارد، بر اساس ماهیت ذاتی حقوق حاکمه دولتهای ذیربط با یک ادعای حقوقی نسبت به چنین مناطقی اعمال می‌شود.

شرح و توضیح دقیق‌تر این تعهد حتی ممکن است اقتضا کند که این مشاوره‌ها بر اصل سهم منصفانه از منابع استخراجی مبتنی باشد. مترقی‌ترین شکل اعمال این اصل، بی تردید توافقنامه بهره‌برداری اشتراکی خواهد بود.

۳. دولتها باید با حسن نیت و با هدف دستیابی به ترتیبات همکاری مناسب برای بهره‌برداری از منبع که همه دولتهای ذینفع را دربربگیرد، وارد مذاکره شوند، البته این مذاکرات نباید لزوماً به سوی بهره‌برداری اشتراکی هدایت شود.

علی‌الاصول دولتهای ذیربط هیچ تعهدی به انعقاد چنین ترتیباتی ندارند، بلکه فقط باید به مذاکره در مورد آنها بپردازند، نتیجتاً دولتها بالضروره باید با هدف رسیدن به یک توافق، مذاکره کنند عیناً شبیه آن چیزی که در مورد تحدید حدود فلات قاره وجود دارد.

این آخرین ملاک تجویزی، بحث را به موثرترین وسایل بهره‌برداری از منبع مشترک باز می‌گرداند. بسیاری از توافقنامه‌های مربوط به چنین مخازنی، آحادسازی فرامرزی آنها یا بهره‌برداری اشتراکی را مقرر می‌کنند که قطعا مشروح‌ترین، مرجح‌ترین و تاییدشده‌ترین اقدام است. تاکنون علیرغم اعتبار حقوقی وسیع و نمونه‌های متعدد از رویه دوجانبه دولتها که می‌تواند به حمایت از بهره‌برداری اشتراکی تعبیر شود و فرض شود که ضابطه‌ای بر همه دولتهایی که خود را در شرایط مشابه می‌یابند، تحمیل خواهد شد.

پیشنهاد این مقاله برای کشورمان که با همسایگان خود مخازن مشترک نفت و گاز دارد و با اکثر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، موافقتنامه تحدید حدود منعقد کرده است و در این موافقتنامه‌ها نیز به مساله چگونگی مواجهه با میادین مشترک اشاره شده است، این است که دو برنامه مشخص را در تعامل با همسایگان جنوبی دنبال کند. اول اینکه چون توافقنامه‌های اشاره شده، جامع نیستند و نمی‌توانند در مواقعی که مخزن مشترک وسیعی (مثل ایران و قطر) در تقاطع مرز دو کشور یافت شود، راهگشا باشند و به بهره‌برداری منصفانه منجر شوند، لذا بهتر است دولت ایران با یک دیپلماسی سنجیده و صبورانه باب گفتگو را برای تنظیم توافقنامه‌های توسعه مخازن مشترک با همسایگان بگشاید، این سیاست می‌تواند با کویت هم در پیش گرفته شود چون ایران و کویت هنوز موافقتنامه تحدید حدود فلات قاره، امضا نکرده‌اند.

دستیابی به چنین توافقاتی با توجه به اینکه دولتهای همسایه ایران به لحاظ ثروت زیاد با سهولت بیشتری می‌توانند سرمایه مورد نیاز توسعه منابع مشترک را جذب کنند، برای ایران یک اولویت و بلکه ضرورت است.

دوم تا زمانی که موافقتنامه‌هایی برای توسعه مخازن مشترک نفت و گاز با همسایگان امضا نشده است، دولت ایران باید ثقل فعالیت‌های توسعه و اکتشاف خود را بر روی مخازن مشترک موجود و احتمالی آتی بگذارد. بی تردید چنین سیاست و سرمایه‌گذاری‌هایی موجب می‌شود که همسایگان به تنظیم موافقتنامه‌های گفته شده ترغیب شوند. البته مساله اشاره شده طی ۱۰ سال اخیر در اظهارات مقامات مسئول ایرانی مورد تاکید قرار گرفته ولی اقدامی جدی در این خصوص به عمل نیامده است. به‌عنوان نمونه در ماده ۳ لایحه برنامه پنجساله چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مشوق‌هایی برای جلب فعالیت‌ها به سمت منابع نفت و گاز دریایی و مخازن مشترک پیش‌بینی گردید ولی متاسفانه پیشنهاد دولت در لایحه فوق‌الذکر در مجلس شورای اسلامی تصویب نشد و به‌جای آن ماده ۱۴ در قانون برنامه چهارم مصوب سال

۱۳۸۴ تصویب گردید. ماده اخیر بی‌آنکه متضمن مشوقی برای تشدید فعالیت‌های توسعه‌ای در مخازن مشترک نفت و گاز باشد، تنها نشان‌دهنده توجه نمایندگان به این مخازن بود و عملاً هم نتوانست باعث تحرک قابل ملاحظه‌ای در زمینه گفته شده گردد. جالب است که پس از گذشت نزدیک به سه سال از تحولات پیش‌گفته و از دست دادن فرصت‌ها، مجلس شورای اسلامی در تصویب بودجه سال ۱۳۸۷ کل کشور همان ترتیبات مقرر در ماده ۳ لایحه برنامه چهارم را از سرگرفت.

به نظر ما، اقدام دولت و مجلس در وضع مشوق‌های گفته شده در قانون بودجه که از نظر اصول حقوقی عمر یکساله دارد، حاکی از آن است که هنوز سیاستگذاران کشور به درک درستی از حساسیت موضوع نایل نشده‌اند. حقیقت این است که زمینه‌سازی برای توفیق در سازماندهی منابع مشترک نفت و گاز ایران با کشورهای همسایه، محتاج قوانینی است که متضمن برنامه‌های دهساله و بیشتر باشد و با تعیین یک سلسله موازین کلی و راهنما، دست کارگزاران نزدیک به موضوع در این زمینه باز گذاشته شود در غیر این صورت باز هم شاهد فرصت‌سوزی‌های بعدی خواهیم بود. شاید اولین قدم در نشان دادن عزم جدی برای پرداختن به مسأله توسعه مخازن مشترک نفت و گاز ایجاد شرکتی با شخصیت حقوقی مستقل تحت همین نام و وابسته به وزارت نفت باشد. این اقدام سخت‌افزاری باعث تمرکز فعالیت‌ها و موضوعیت یافتن توسعه مخازن مشترک در وزارت نفت و سازمان‌های ذیربط خواهد شد.

منابع و ماخذ

۱. مجموعه توافقنامه‌های تشریفاتی ایران و سایر کشورها، اداره کل قوانین و مقررات ریاست جمهوری، جلد اول، صفحات ۲۷۰-۱۹۶-۲۴۱-۱۶۷ و مجموعه معاهدات دوجانبه معتبر دولت ایران تا سال ۱۳۴۹، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۴۹ صص ۵۳-۵۲
2. Aegean Sea Continental Shelf Case Greece v. Turk (Interim Protection) 1976 ICJ.Rep, p11, para 35
3. Aegean Sea Continental Shelf Case Greece v. Turk (Interim Protection) 1976 ICJ.Rep, p. 10.
4. Aegean Sea Continental Shelf Case(merit), (Greece v. Turk) ICJ..Rep, 1978.
 - Thomas Walde & James Ross and etc, op, cit, pp. 387- 8.
 - Kemak Baslar, Two facets of the Aegean sea dispute: "de lege lata" and "de lege ferenda" in collected papers, Turkey and international law,

- Ozan publ. Ankara 2000, pp. 9-11.
5. Aegean Sea Continental Shelf Case, (Greece v. Turk) ICJ.Rep 1976, ICJ.p. 3.
 6. Barbara Kwiatkowska, The Eritrea/Yemen arbitration: Landmark progress in the acquisition of territorial sovereignty and equitable maritime boundary delimitation, 32Ocean development & international law, 2001, updated as of 25 January 2004, p. 28.
 7. Boundy R. Roadman , National resource development (oil and gas) and boundary disputes in G.H. Blake (ed) The peaceful management of trans-boundary resources, (Graham & Troman/ Nijhoff Prees, 1995), pp.23-4.
 8. Canadian Atlantic Provinces and Saint-Pierre & Miquelon
 9. Convention on the Delimitation of the Continental Shelves of the Two States in the Bay of Biscay, June.29, 1974, Spain - France, reprinted in 5 New directions in the Law of the Sea 12(R. Churchill, M. Nordquist & S. H. Lay ed. 1977)-
 10. David M. Ong, "Joint development of common offshore oil and gas deposits "Mere" state practice or customary international law"? 1999 AJIL vol.93 p. 778.
 11. Fox Hazel "Joint development of offshore oil and gas" A model agreement for states for joint development with explanatory commentary. Published By: British Institute of International and Comparative Law, p.34-5.
 12. Kendall Freeman "Oil and gas deposits at international boundaries: New way for government and oil and gas companies. March 2006 www.kendallfreeman.com p.24.
 13. Kurt Herndl, Minquiers and Ecrehos cas, in: Bernhardt (ed), Encyclopedia of Public International Law, [Instalment 2 (1989) pp.192-4.]
 14. Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua, Merits, 1986 ICJ Rep.para.186.
 15. P.D Cameron "The rules of engagement: developing cross-border petroleum deposits in the North Sea and Caribbean." ICLQ Vol 55. July 2006 pp. 576.
 16. Peter C. Reid, Petroleum Development in Areas of International Seabed Boundary Disputes: Means For Resolution, 8 OIL&GAS L.&Tax'N REV. pp.216-6. (cited in) D.M. Ong, op, cit, p.797-8.
 17. R.R Churchill & A.V.Lowe; "The Low of The Sea" 10 (2d 1988) at David M. Ong, op, cit,p. 785.
 18. Rainer Lagoni "Interim measures pending maritime delimitation agreement" 78 AJIL 1984.
 19. Separate opinion of Judge Elyas, Aegean Sea Continental Shelf Case (Greece v. Turk) 1976 I.C.J.Rep, P. 28.

20. Separate opinion of Judge Jessup in the North Sea Cases, 1969 I.C.J Rep, at 82.
21. Separate opinion of Judge Jessup in the North Sea Cases, 1969 ICJ Rep, at 83
22. Statute of International Court of Justice, art, 38 (June 26, 1945), available at http://www.un.org.yu/download/22/222-statute_intl_eng.pdf.
23. Supplementary Agreement to the Treaty concerning Arrangements for Co-operation in the Ems Estuary (Ems-Dollard Treaty; 1960); May 14; 1962, Neth-FRG,509UNTS 140 and The United Kingdom and Norway, Article 4; the agreement of 6 October 1965.
24. Treaty on the Zone of Cooperation in an Area Between the Indonesian Province of East Timor and Northern Australia, Dec. 11,1989,29 I.L.M. 469.
25. United Nations, National Legislation and Treaties Relation to the Law of the Sea 409. UN Doc. ST/LEG/SER.B/16,UN Sales No.E/F.74.V2(1974)
26. William T. Onorato "Apportionment of an international common petroleum deposit." 26 International and Comparative Law Quarterly (1977), p.327.
27. William T. Onorato, "Joint development of sea-bed hydrocarbon resources: An overview of precedents in the North Sea", 6 Energy 1981, pp.1311-2.
28. <http://www.un.org/Depts/los/LEGISLATIONANDTREATIES/regionslist.htm>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی